

تأملی در آیہی تطہیر

مؤلف:

مصلح توحیدی

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	تأملی در آیه‌ی تطهیر
تألیف:	مصلح توحیدی
سال چاپ:	1393 ه. ش / 1435 ه. ق (دوم)
آدرس ایمیل:	contact@mowahedin.com
سایت های مفید:	www.aqeedeh.com www.islamhouse.com www.sadaislam.com www.videofarsi.com www.islamtxt.net www.mowahedin.com



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- 1 مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین
- 1 مقدمه‌ی ناشر
- 5 مقدمه‌ی مؤلف
- 5 متن نامه‌ای که موجب نوشتن این رساله شد
- 6 چگونگی خطاب‌های قرآن بر زنان پیامبر
- 7 بررسی لغوی و اسلوب قرآنی آیه تطهیر
- 10 جواب نامه‌ی برادر ایمانی‌ام
- 11 تأملی در آیات سوره احزاب
- 12 اهل بیت به چه کسانی اطلاق می‌شود؟
- 15 تحلیل موضوع از منظر اراده‌ی الهی (تکوینی - تشریحی)
- 16 دلالت اراده‌ی تکوینی و تشریحی
- 17 تعلیل حکمت تشریح قوانین الهی
- 17 فرق اراده‌ی تشریحی و تکوینی
- 20 ارتباط آیه‌ی 28 و 34 سوره‌ی احزاب
- 20 قاعده‌ی تغلیب در لغت عربی
- 20 داستان سیدنا ابراهیم و توضیح اهل بیت
- 24 آیا همسر جزء اهل بیت به حساب می‌آید؟
- 25 تشابه آیه 73 هود و آیه تطهیر
- 27 هدف قرآن از خطاب 32 و 33

- 28.....معانی اهل در کتب لغت.....
- 30.....آیا همسر جزء اهل بیت به حساب می آید؟.....
- سوال از کسانی که حضرت زهرا را از «اهل البیت» می دانند اما همسران پیامبر ﷺ را
33.....را مشمول این عنوان نمی دانند:.....
- 34.....دلایلی که اهل خانه را جزء اهل بیت می دانیم.....
- 35.....تفاوت مدلول ایجابی و سلبی «إنما» و «ما».....
- 36.....آیه ی تطهیر اراده ی تشریحی یا تکوینی.....
- 37.....معنی خطاب الهی بر اهل بیت پیامبر.....
- 37.....مسائلی که در صورت تکوینی دانستن اراده با آن مواجهه می شویم.....
- 41.....رد بر تردید در مورد حضرت زهرا که آیا شامل اهل می شود؟.....
- 44.....چرا خداوند همسران پیامبر ﷺ را مخاطب چنین خطاب هایی قرار داده؟.....
- 45.....آیا زنان پیامبر معصومند؟.....
- 47.....آیاتی که متوجه مردان و زنان است.....
- 50.....دلایل نادرستی کلام برادرمان.....
- 53.....صنعت التفات در آیات الاهی.....
- 55.....روایات و احادیثی که برادر ما در پایان نامه ی خود به آن اشاره کردند.....
- 57.....به فرض صحت روایات.....
- 59.....تفصیل مساله عصمت.....
- 60.....مثال در مورد مسئله ی عصمت.....
- 62.....تأیید و لطف الهی بر بندگان شایسته اش اهل بیت.....
- 63.....اشکالات نویسنده در نگارش نامه.....
- 66.....سخن پایان.....

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه ندادند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنا دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه‌ی رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه‌ی پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه‌ی ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه‌ی زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده‌ی شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه‌ی غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن در دادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره‌ی این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه‌ی دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه‌ی آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردان عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهد گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه‌ی امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آن‌ها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده‌ی پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه‌ی مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه‌ی غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره‌ی پژوهش‌های بی‌شائبه‌ی آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با

ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستانِ مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردید نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه‌ی فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کارانِ مجموعه‌ی موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره‌ی خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلاخیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گرد برخاسته

نیینی که هر جا که برخاست گرد
نبیند نظر، گرچه بیناست مرد
تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به
حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمانان در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان
از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت
اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های
اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را
دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی
کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات
اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته
نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت
نکردند و در این راه، جان را تحفه‌ی بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ
اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است
از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا در دلشان تابیدن
گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و
نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و
بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف
اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با
دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا
نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً منطبق با
رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این
آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی‌زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین،
دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست
اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفحه‌ای است از نفحات حق و نوری

است از جانب پرودگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جوایای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری‌شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا این که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مؤلف

چندی پیش نامه‌ای از سوی یکی از برادران ایمانی به دستم رسید که درباره‌ی آیه‌ی **تطهیر** مطالبی نوشته و سوالاتی مطرح کرده بود. نظر به اینکه نامه‌ی ایشان خصوصی نبود من نیز نامه‌ی مزبور را در جمعی از برادران ایمانی خواندم و مطالبی را درباره‌ی مفاد آن نامه و آیه‌ی **تطهیر** بیان کردم که ضبط شد. یکی از دوستان گرامی، تحریر مطالب جلسه‌ی مذکور را برعهده گرفت و در عین حال بر آن بود که حالت گفتاری و شفاهی سخنان اینجانب کاملاً از میان نرود. آنچه اینک در مقابل شماست به انگیزه‌ی بررسی همان نامه فراهم آمده است. از آن برادر عزیز که نامه‌اش موجب بیان این مطالب شد و برادر کوشایی که تحریر گفته‌هایم را برعهده گرفت، سپاسگزارم.

متن نامه‌ای که موجب نوشتن این رساله شد

1- اولاً خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید:

[یونس 36]

﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾

یعنی: گمان غالب هم برای بیان حقیقت کفایت نمی‌کند تا چه رسد به احتمالات و اموری که اصلاً نمی‌دانیم. لذا عرض می‌کنم که بر خلاف ادعای شما همه‌ی آیه و آیات قبل و بعد را مطالعه کرده‌ام و به نتایجی که در ذیل می‌آید رسیده‌ام. قرآن کتابی نیست که فقط شما خوانده باشید ما هم آن را مطالعه کرده‌ایم.

چگونگی خطاب‌های قرآن بر زنان پیامبر

2- با تدبر در آیات 28 تا 35 سوره‌ی احزاب نکات بسیار جالبی مد نظر قرار

می‌گیرد:

الف) آیات خطاب به زنان پیامبر ﷺ آغاز شده است که در این خطاب‌ها از لفظ ازواج یا از لفظ «نساء النبی» که بسیار روشن و صریح است استفاده شده، اما به ناگاه مخاطب آیه اهل‌البیت می‌شود و تصریح زنان پیامبر ﷺ به اصطلاح اهل‌البیت تغییر می‌کند.

ب) تمام ضمائر جمع مؤنث است اما در میانه‌ی راه به جمع مذکر تبدیل می‌شود و دوباره به جمع مؤنث برمی‌گردد!

ج) خطاب‌های قرآن نسبت به زنان نبی که عده‌ی معینی هستند. خطاب‌هایی تند و سرزنش‌آمیز است. گویی احتمال فاحشه‌ی آشکار یا تبرج آن هم به سبک جاهلیت پیشین یا نازک کردن صدا در بین زنان وجود دارد و یا (نعوذبالله) سابقه‌ای وجود داشته است. حتی خداوند می‌فرماید: که برای نیکوکارانی از ایشان اجر عظیمی آماده کرده است. اما ناگاه در میانه‌ی آیات (و نه در انتهای آن‌ها) خطاب‌ی بسیار ارزشمند مبنی بر تطهیر اهل‌البیت و زدودن هر گونه پلیدی و ناپاکی به چشم می‌خورد که کاملاً خلاف سیاق معنایی آیات است.

با توجه به نکات فوق به خوبی روشن است که هیچ‌گوینده‌ی عاقلی در میان گفته‌هایش نسبت به زنان، خطاب را بی‌دلیل عوض نمی‌کند، خطابی که از لحاظ معنایی با سیاق تفاوت دارد و دوباره خطاب به روشنی به همان زنان برمی‌گردد. چه شده که خداوند چنین می‌کند و خطاب صریح «یا نساء النبی» را به «اهل‌البیت» و ضمائر مؤنث را به مذکر بدل می‌کند و دوباره با اتمام این قسمت با واو عطف به گفتگو با زنان نبی ﷺ ادامه می‌دهد (آیه‌ی 34 که در بررسی‌های شما نبود) اگر معتقد باشیم که خداوند عاقلانه سخن می‌گوید (!) به ناچار باید بگوییم در این قسمت خداوند مطلب خاصی را مدنظر داشته که با مدلول آیات قبل و بعد تفاوت می‌کند. لذا اتفاقاً با توجه به سیاق آیات و نیز اعتقاد به حکیمانه بودن کلام الهی باید بگوییم: اهل‌البیت طبق اصول فهم

کلام با «نساء النبي» یکی نیست و متفاوت است. لذا شما که بر خلاف سیاق و بررسی همه جانبه آیات می‌گویید: اهل البیت همان زنان رسول خدا ﷺ هستند، باید توضیح دهید که این تغییرات جدی و اساسی چرا در کلام حکیمانه الهی صورت گرفته است؟ دوباره خداوند پس از آیه‌ی تطهیر می‌گوید:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: 34]

3- در راستای این که بگویید اهل البیت و نیز جمع مذکر بی‌مشکل است به آیه‌ی حضرت ابراهیم عليه السلام اشاره فرمودید. استدلال شما آن است که در آن آیه به روشنی اهل البیت معنای زنان را می‌دهد و در این آیه هم از آن استفاده کردید که خطاب به همان زنان و ضمائر مؤنث بر می‌گردد. این تغییر لفظ نیز معنای زنان را می‌دهد و از آن در این آیه هم استفاده کردید.

بررسی لغوی و اسلوب قرآنی آیه تطهیر

اولاً: مشکل معنی کردن آیه بیش از آیه‌ی تطهیر است؛ زیرا قبل از آن خطاب به یکی از زنان پیامبر خدا است و بعد خطاب آن، اهل البیت آن هم به ضمیر جمع مذکر می‌شود! لذا با آیه‌ای که ابهام و سؤالش بیش از آیه‌ی تطهیر است آن را شرح فرموده‌اید! همین سؤال آنجا هم مطرح است که اهل البیت چه کسانی هستند؟ اتفاقاً همین نشان می‌دهد که اهل البیت یک اصطلاح است.

ثانیاً: در فرضی هم که اهل البیت در آنجا صریح آمده باشد چه دلیلی دارد که برای این آیه هم همان توجیه را بپذیرد؟

4- در زمان نزول آیات فقط یک دختر آن هم حضرت زهرا - سلام الله علیها- در بیت رسول خدا ﷺ حضور داشت و قطعاً شامل لفظ اهل البیت می‌شود، اظهار تردید در این مورد بسیار عجیب است.

5- در لغت و زبان عرف بشر افراد را جزء اهل بیت خودشان حساب نمی‌کنند. اهل بیت نبی ﷺ را شامل خود نبی ﷺ نمی‌گیرند و اگر بخواهیم چنین معنی کنیم باید بگوییم: اهل البیت اصطلاح است. لذا این که گفته‌اند: «ابراهیم عليه السلام را آیه جزء اهل

بیتش به حساب آورده» بی دلیل و مصادره به مطلوب است. قاعده‌ی تغلیب هم جایی است که لااقل یک مرد در میان زنان حاضر باشد و با توجه به این که نبی ﷺ در ظاهر لغات جزء اهل بیت خودش حساب نمی‌شود مشکل ضمیر مذکر حل نمی‌گردد.

6- اما چنان که در آیه‌ی 35 آمده است:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُثْبَلُ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: 34]

«و یاد کنید آنچه را که در خانه‌هایتان از آیات خدا خوانده می‌شود».

برای زنان پیامبر ﷺ لفظ بیوت آمده نه بیت. لذا ایشان در خانه‌های گوناگون حضور داشتند و بی‌تی که مشهور بود بیت خود رسول خدا ﷺ بود که در جوار مسجد النبوی ﷺ است و در این بیت تنها دختر و داماد و اسباط (نوه‌های) رسول خدا ﷺ حضور داشتند.

حالا وقتی آیه می‌گوید: اهل البیت منظور اهل البیوت نیست بلکه اهل بیت خاصی است. شما بگویید: این اهل بیت چه کسانی‌اند؟ زنان پیامبر ﷺ؟

7- اگر اهل البیت زنان رسولند، به موجب این آیه مقامی والاتر از همه‌ی انسان‌ها دارند، چرا که هر گونه پلیدی از ایشان زدوده شده است. پس چرا در هنگام مباحثه پیامبر اکرم ﷺ فقط علی بن ابی طالب رضی الله عنه و صدیقہ کبری و حسنین - علیهم السلام - را به همراه برد و اولی را نفس خود، دومی را نساء خود، سومی و چهارمی را پسران خود خواند؟ بالاخره ما اهل البیت نبوت را از کجا تشخیص بدهیم؟ از عمل و فعل رسول خدا ﷺ یا از دلخواه و با فکر خودمان؟

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾ [آل عمران: 61]

8- در آیات قرآن مثل ﴿إِنَّ أُمَّنِي مِنْ أَهْلِي﴾ به صراحت فرزند از اهل حساب شده؛ حال آنکه شما دختر رسول خدا ﷺ را فقط با احتمال (!) داخل در اهل البیت کرده‌اید.

9- حتی در لغتنامه‌های اهل سنت، اهل بیت النبوی ﷺ به معنی «زنان و دختران و داماد او، علی رضی الله عنه» علناً آمده است. (لسان العرب 1/128) و به آیه‌ی تطهیر استناد شده است.

10- از آنجا که مسأله واضح شد، عرض می‌کنم: تحلیل شما از این آیات با مطالبی که خواندید کاملاً مطرود است و به دور از آیه می‌باشد، حداکثر آن است که شما ادعا کنید این هم یک احتمال در معنی اهل البیت است که در این صورت با در نظر گرفتن احتمالات دیگر، آیه مجمل و مبهم است و باید به سنت و حدیث رجوع کرد و خود آگاه هستید که با مراجعه به محکّمات حدیث و سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز آنکه اهل البیت همان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دختر او و ائمه‌ی اطهار - علیهم السلام - هستند به دست نمی‌آید.

جواب نامه‌ی برادر ایمانی‌ام

پس از تقدیم سلام، نامه‌ی آن جناب را با دقت خواندم و از اینکه بحث را با آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [یونس: 36]
«همانا گمان به هیچ روی [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نسازد».

آغاز نموده‌اید، مسرور شدم. البته چنانکه می‌دانید باید مراقب بود که در این قبیل توصیه‌ها، مشمول آیه‌ی کریمه‌ای نشویم که می‌فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [البقرة: 44]
«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را از یاد می‌برید؟».

اما اینکه بیان فرمودید: «ما هم قرآن را مطالعه کرده‌ایم» جای تیریک است و مایه‌ی خوشحالی ماست ولی باید در نظر داشت که در مطالعه و تلاوت قرآن کریم، حق تلاوت آن نیز ادا شود، چنانکه خداوند فرموده:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ [البقرة: 121]
«کسانی را که به آنان کتاب داده‌ایم و آن را چنانکه سزاوار آن است تلاوت می‌کنند، ایشان‌اند که به آن ایمان می‌آورند».

ذکر این نکته نیز لازم است که در بررسی نامه‌ی این برادر محترم علاوه بر گفته‌های ایشان، مطالبی را که سایرین نیز درباره‌ی آیه‌ی تطهیر اظهار داشته‌اند، از نظر دور نمی‌داریم و ابتدا آیات سی‌ام تا سی و چهارم سوره‌ی «احزاب» را ترجمه و به اجمال مرور می‌کنیم:

تأملی در آیات سوره احزاب

آیات مورد نظر با خطاب ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا﴾ «ای زنان پیامبر» آغاز شده و می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْ يَّاۤتٍ مِنْكُمْ بِفِدْحٰتٍ مَّبِيْنَةٍ يُّضَعْفُ لَهَا الْعَدَابُ ضِعْفَيْنِ ۗ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرًا ۝۳۰ ۗ وَمَنْ يَّقْنُتْ مِنْكُمْ لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ وَتَعْمَلْ صٰلِحًا نُؤْتِهَا اَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ ۗ وَاَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيْمًا ۝۳۱﴾

[الأحزاب: 30-31]

«ای زنان پیامبر، هر که از شما، آشکارا به کاری زشت، مبادرت ورزد او را عذاب دو چندان باشد و این بر خدا آسان است، و هر که از شما خدا و فرستاده‌اش را با فروتنی فرمان برد و کرداری شایسته به جای آرد، پاداشش را دو چندان می‌دهیم و برایش روزی بزرگوارانه آماده ساخته‌ایم».

آنگاه برای تبیین اینکه چرا محاسبه‌ی اعمال ایشان به صورتی غیر از سایرین خواهد بود بار دیگر کلام خود را با خطاب ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا﴾ آغاز کرده و می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَسْتُنَّ كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَاۤءِ اِنَّ اَتَّقِيْنَ ۙ﴾

[الأحزاب: 32]

«ای زنان پیامبر، اگر پارسایی کنید همسان هیچ یک از زنان نیستید».

و پس از این مقدمه می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِيْ فِيْ قَلْبِهٖ مَّرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝۳۲ ۗ وَقُرْنَ فِيْ بُيُوْتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ وَاقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَاَتَيْنَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ ۗ﴾

[الأحزاب: 32-33]

«پس [طبیعی سخن بگویید و] گفتار خود را نرم و نازک نسازید تا آن که در دلش بیماری است طمع نورزد و گفتاری شایسته بگویید، در خانه‌هایتان قرار گیرید و به شیوه‌ی جاهلیت پیشین به خودنمایی برون نیابید و نماز بر پا دارید و زکات بپردازید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید».

بدین ترتیب، در اینجا بجاست که تبیین کند چرا این اوامر را - که از همگان مطلوب است - بار دیگر متوجه آنان ساخته و چرا از آنها توقع می‌رود به اوامر، عمل و از

نواهی، اجتناب کنند. از این رو در ادامه‌ی آیه - و نه حتی در آیه‌ی بعد - بلکه بلافاصله^(۱) فرموده:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [33]

[الأحزاب: 33]

«جز این نیست که خدا [با این اوامر و نواهی] می‌خواهد پلیدی را از شما [ای] اهل این خانه بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

اهل بیت به چه کسانی اطلاق می‌شود؟

توجه داشته باشیم که لفظ «اهل» منصوب است، زیرا «منادی» است. یعنی «یا اهل البیت = ای اهل خانه». در واقع آیه بدین معنی است که: ای اهل این خانه جز این نیست که خداوند می‌خواهد (اراده دارد) پلیدی را از شما بزدايد و شما را چنانکه باید، پاک سازد.

سپس در آیه‌ی بعد می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [34]

[الأحزاب: 34]

«و یاد کنید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود، همانا خداوند باریکدان و آگاه است».

ملاحظه می‌کنیم که در صدر آیه‌ی 33 لفظ «بیوت» و در میانه‌ی آیه «بیت» و در آیه‌ی 34 بار دیگر «بیوت» آمده. لازم است که بدانیم در مدینه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار مسجد، خانه‌ای نسبتاً وسیع داشت که دارای حجره‌هایی بود^(۲) و هر یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از آن‌ها اقامت داشتند.

گمان ندارم بر کسی پوشیده باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه خانه‌های متعدد و جدا از

1- آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ در تمام مصاحف مسلمین، بدون هیچ خلافتی، نیمی از آیه 33 و دنباله

بخش اول آن است و هیچگاه یک آیه مستقل و جدا از صدر آیه شمرده نشده است.

2- ر. ک. سوره شریفه حجرات.

هم نداشت بلکه یک «بیت» بزرگ در جوار مسجد داشت که درون آن اتاق‌های متعدد بود که هر یک از همسران آن حضرت در بخشی از آن خانه‌ی بزرگ، زندگی می‌کردند^(۱). علت اینکه قرآن در صدر آیه «بیوت» و در میانه‌ی آیه «بیت» و باز بلافاصله در آیه‌ی بعدی «بیوت» فرموده آن است که به اعتبار کل محل زندگی پیغمبر ﷺ و به اعتبار اینکه صاحب کل خانه، شخص پیامبر ﷺ بوده، «البیت = این خانه» فرموده که همه‌ی آن منتسب به آن حضرت است، و در موارد دیگر به اعتبار اینکه همه درون آن بوده اند، «بیوت» فرموده است. بنابراین، یک بار به اعتبار اینکه زنان منزل پیامبر ﷺ به سبب انتساب به آن حضرت از اعضای خانواده‌ی او و اهل خانه‌ی او هستند «أهل البیت = اهل این خانه» یا «اهل خانه» گفته می‌شوند یعنی به عنوان مثال حجره‌ی «ام سلمه» بیت پیامبر ﷺ است، حجره‌ی «جویریة» بیت پیامبر ﷺ است و ایگونه ... و بار دیگر به اعتبار اینکه هر یک از همسران پیامبر ﷺ، با آن حضرت، خانواده‌ای را تشکیل می‌دهند، «بیوت» گفته می‌شود. و این دو تعبیر مخالفت و تباینی با هم ندارند.

بنابراین، به اعتبار کلی، محل زندگی پیامبر ﷺ و همسرانش «البیت» (یعنی بیت پیامبر ﷺ) بود، چنانکه در قرآن آمده است:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ﴾ [الأنفال: 5]

«چنانکه پروردگارت تو را به حق از خانه‌ات برون آورد».

و در عین حال به اعتبار هر حجره یا اتاق، آن را «بیوت» می‌توان گفت، چنانکه فرموده:

1- در اینجا مناسب است که یادآور شویم: اگر قرآن در آیه 34 سوره احزاب فرموده «يَوْمَئِذٍ = خانه‌های شما (زنان پیامبر ﷺ)»، در آیه 53 همین سوره تعبیر «بیوت انبی» را بکار برده که از تأمل در آیات مذکور معلوم می‌شود بیت همسران پیامبر ﷺ، همان بیت پیامبر ﷺ بوده است. بنابراین، کسی که ادعا کرده: «(زنان پیامبر ﷺ) که خداوند حاضر نشده خانه‌ای را که آنان در آن سکونت دارند، به پیامبر ﷺ نسبت دهد». (اهل بیت در آیه تطهیر، جعفر مرتضی‌العاملی، ترجمه محمد سپهری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ص 78) سخنش موافق قرآن کریم نیست.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ [الأحزاب: 53]
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر ص درنیاید مگر آنکه شما را رخصت داده شود».

به همین سبب است که در آیه‌ی 34 سوره‌ی احزاب به همسران پیامبر ﷺ فرموده:
«یاد کنید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در ﴿بُيُوتُكُنَّ﴾ «خانه‌های شما (زنان)» تلاوت می‌شود. طبعاً تلاوت آیات الهی در «بیوت» آن‌ها بدان سبب بوده که همسر پیامبر ﷺ بوده‌اند و «بیوت» آن‌ها «بیت النبی» بوده است که هر یک از همسرانش در یکی از حجره‌های آن اقامت داشته‌اند و چنین نبوده که هر یک از همسرانش خانه‌ای در جایی دیگر و جدا از سایر همسران داشته باشند، اصولاً کسانی که با سیره‌ی پیامبر ﷺ آشنایند، می‌دانند که رسول خدا ﷺ خانه‌ای نداشته که هیچ یک از همسرانش در آن اقامت نداشته باشند!

تحلیل موضوع از منظر اراده‌ی الهی (تکوینی - تشریحی)

اینک باید بدانیم که خواست و اراده‌ی الهی که در آیه به صورت ﴿يُرِيدُ اللَّهُ﴾ خدا می‌خواهد و اراده دارد» ذکر گردیده، کدام اراده است؟ اراده‌ی تکوینی یا اراده‌ی تشریحی؟^(۱)

اگر بدون پیشداوری بنگریم مشکل نیست که دریابیم اراده‌ی مذکور در آیه، «اراده‌ی تکوینی» نیست. یعنی نه چنان است که خدا تکویناً - مانند آیه‌ی 82 سوره‌ی «یس» - اراده فرموده باشد «أهل البيت» را تطهیر نماید یعنی اراده‌ای که تخلف‌ناپذیر است و موجب عصمت می‌شود. زیرا این اراده را پس از چند نهی از قبیل:

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾^(۲) [الأحزاب: 32]

﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^(۳) [الأحزاب: 33]

و پس از اوامری چون:

﴿وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^(۴) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ
وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^(۵) [الأحزاب: 32-33]

آورده و فرموده جز این نیست که خدا اراده دارد که شما را پاک سازد یعنی تحقق پاکی منظور خدا، از طریق عمل به اوامر و اجتناب از نواهی خواهد بود (تأمل بفرمایید).

1- اراده خدا در مواردی تشریحی است که اراده و اختیار مکلف نیز در تحقق آن دخیل باشد و مکلف به خواست خود به اراده خدا عمل کند. بر خلاف اراده تکوینی خدا که کاملاً نامشروط و علت تامه تحقق مراد است و هیچ مانع و تأخیری برای آن متصور نیست.

2- یعنی: «پس [طبیعی سخن بگویند و] گفتار خود را نرم و نازک نسازید».

3- یعنی: «و به شیوه‌ی جاهلیت پیشین به خودنمایی برون نیابید».

4- یعنی: «و گفتاری شایسته بگویند، در خانه‌هایتان قرار گیرید و به شیوه‌ی جاهلیت پیشین به خودنمایی برون نیابید و نماز بر پا دارید و زکات بپردازید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید».

دلالت اراده‌ی تکوینی و تشریحی

لازم است بدانیم اگر در ابتدای کلام سخن از مسایل طبیعی و تکوینی باشد و در آنجا «اراده» ذکر شود بدیهی است که مقصود «اراده‌ی تکوینی» است، اما وقتی از باید و نباید و امر و نهی شرعی سخن به میان آید و سپس «اراده» ذکر شود پیداست که «اراده‌ی تشریحی» منظور است. به عبارت دیگر، اگر «اراده» معطوف به امور تکوینی باشد، مقصود «اراده‌ی تکوینی» است که تخلف‌ناپذیر و علت تامه‌ی تحقق مراد است^(۱). اما اگر «اراده» معطوف به احکام و اوامر و نواهی شرعی و قوانین الهی ذکر شود، بی‌تردید منظور «اراده‌ی تشریحی» است، به عنوان مثال، «اراده‌ی تشریحی» را در آیه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی «مائده» می‌توان دید که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيعَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾^(۲)

[المائدة: 6]

ملاحظه کنید پس از احکام تشریحی از قبیل وضو و تیمم، می‌فرماید: «خدا نمی‌خواهد (اراده ندارد) بر شما هیچ تنگی و دشواری نهد بلکه می‌خواهد (اراده دارد) شما را پاکیزه سازد و نعمت خویش را بر شما تمام نماید». به صدر آیه توجه فرمایید

1- آیات در این مورد فراوان است از قبیل (بقره/ 117)، (آل عمران/ 47)، (یس/ 82)، (غافر/ 68) و ...

2- «ای مؤمنان، چون به [قصده] نماز برخیزید، روی خود و دستهایتان را تا آرنجها بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [بشویید] و اگر جنب باشید، غسل کنید. و اگر بیمار یا مسافر باشید و یا کسی از شما از موضع قضای حاجت بیاید و یا با زنان آمیزش کرده باشید، آن گاه آبی نیابید، آهنگ خاکی پاک کنید، و از آن [خاک] رویتان و دستانتان را مسح کنید. خداوند نمی‌خواهد بر شما دشواری قرار دهد. بلکه می‌خواهد که شما را پاک بدارد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاس گزارید».

که با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» آغاز شده، آیا می‌توان گفت که بنا به اراده‌ی الهی همه‌ی مؤمنین معصوم‌اند؟!

تعلیل حکمت تشریح قوانین الهی

حال این آیه را با آیه‌ی 33 سوره‌ی «احزاب» مقایسه کنید، چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ در سوره‌ی «مائده» فرمود: ای مؤمنان، چون به نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشوید... و اگر آب نیافتید تیمم کنید... الخ. یعنی به واسطه‌ی اجرای این احکام و انجام این اعمال، خدا می‌خواهد شما را پاک ساخته و نعمتش را بر شما تمام نماید. در سوره‌ی «احزاب» نیز فرموده: در خانه‌های خویش قرار گیرید و نماز برپا دارید و زکات بپردازید و از خدا و رسولش اطاعت کنید جز این نیست که خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و چنانکه بایسته است شما را پاکیزه سازد. این آیه نیز مشابه آیه ششم سوره‌ی «مائده» است. در هر دو آیه، در مقام تعلیل حکمت تشریح قوانین، نازل شده و در آن‌ها سخن از علت غایی تشریح احکام است نه مقامات افراد و خصوصیات تکوینی آنها! و همچنان که در سوره‌ی «مائده» جمله‌ی ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ دلیل طهارت تکوینی و عصمت مؤمنان نیست در سوره‌ی «احزاب» نیز «اراده‌ی طهارت و اذهاب رجس» در واقع «اراده‌ی تشریحی» است و نمی‌تواند دلیل عصمت و طهارت تکوینی کسی باشد، همچنان که آیه‌ی ششم سوره‌ی «مائده» بیانگر آن است که هدف از تشریح وضو و غسل و تیمم «طهارت مؤمنان» است، غایت اوامر مذکور در آیه‌ی 33 سوره‌ی «احزاب» نیز «طهارت اهل البیت» بوده است. زیرا چنانکه می‌دانیم اصولاً اوامر و نواهی الهی در آیات تشریحی و قانونی قرآن (یعنی در احکام) ناشی از «اراده‌ی تشریحی» پروردگار است.

فرق اراده‌ی تشریحی و تکوینی

افزون بر این، در سوره‌ی «احزاب» (آیات 28 به بعد) سخن از تکالیف است، از قبیل اینکه در خانه‌های خویش قرار گیرید و خودنمایی نکنید و نماز اقامه کنید و زکات

بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید و ... پرواضح است که این امور مربوط به «اراده‌ی تشریعی» الهی است نه اراده‌ی تکوینی. به عبارت دیگر، اراده‌ی خدا بر اذهاب رجس و تطهیر اهل البیت که در سوره‌ی «احزاب» فرموده: ﴿يُطَهِّرْكُمْ﴾ مانند اراده‌ی است که در سوره‌ی «مائده» خطاب به همه‌ی مؤمنین - از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و ... - فرموده ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾.

همچنان که به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرموده:

﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: 103]

«از مال‌های ایشان زکات بگیر که بدین کار پاکشان می‌سازی و آنان را تزکیه و پالایش [روحی] می‌کنی».

آیا این آیه بدان معنی است هر که به پیامبر صلی الله علیه و آله زکات پرداخت، طاهر و معصوم شد؟! بدیهی است که مقصود این است که هدف از تشریح زکات آن است که انسان‌ها از آلودگی به حرص و آز نسبت به مال دنیا، پالایش شوند و این پاکی و طهارت از طریق عمل به قانون زکات حاصل می‌شود^(۱).

توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که در ذیل آیه‌ی 6 سوره‌ی مبارکه «مائده»، افعال مضارع آمده است مانند «یرید» و «یتم» و در آیه‌ی 103 سوره‌ی «توبه» نیز افعال «تطهر» و «تزکی» مضارع‌اند. زیرا تحقق این افعال منوط و مشروط است به اجتناب از نواهی و انجام اوامری که قبل از این افعال ذکر شده‌اند یعنی تحقق این افعال نتیجه‌ی اعمال و افعال پیش از آن‌هاست. با در نظر داشتن این نکته می‌بینیم که آیه‌ی تطهیر نیز نفرموده: «أذهب الله عنكم الرجس و طهرکم = خدا پلیدی را از شما زدود و شما را پاک و پاکیزه ساخت» زیرا چنانکه گفته شد این «اذهاب رجس و تطهیر» مشروط و موکول به انجام اعمال و افعالی است که قبل از آن‌ها ذکر شده است. به عبارت دیگر اعمال و افعال مذکور، مقدمه و زمینه‌ساز تحقق اذهاب رجس و تطهیر است. نیازی به

1- در قرآن کریم آیات فراوانی درباره «اراده تشریعی» پروردگار می‌توان یافت که از آن جمله است:

(بقره/ 185)، (نساء/ 26-28) و ...

توضیح نیست که این موضوع تناسبی با اراده‌ی تکوینی الهی ندارد که نامشروط و بی‌نیاز از مقدمه و زمینه‌سازی است (تأمل بفرمایید)^(۱).

1- با توجه به اینکه شما «اصحاب کساء» را حتی قبل از نزول این آیه معصوم و مصون از خطا می‌دانید و آیه مذکور 9 امام دیگر را شامل نمی‌شود، توصیه می‌کنیم برای اثبات عصمت آن بزرگواران به دلایل دیگر تمسک فرمایید زیرا چنانکه دیدیم و خواهیم دید آیه تطهیر، مقصود شما را برآورده نمی‌سازد.

ارتباط آیهی 28 و 34 سورهی احزاب

بار دیگر به سورهی احزاب باز گردیم که پس از آیهی 33، باز خطاب به همان زنان پیامبر ﷺ است و آیهی تشریحی است و فرموده:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: 34]

«و یاد کنید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود».

ملاحظه می‌فرمایید که آیات 28 الی 34 سورهی احزاب کاملاً با هم پیوند دارند و هیچ انقطاعی میانشان نیست.

اما در اینجا غفلت (یا تغافل) از یک قاعدهی زبان عربی، سبب این سوال شده است که چرا در ذیل آیهی 33، ضمیر جمع مذکر مخاطب استعمال شده در حالی که در صدر همان آیه و در آیات 28 الی 34 سورهی «احزاب»، ضمائر جمع مؤنث مخاطب به کار رفته است؟!

قاعدهی تغلیب در لغت عربی

قاعدهی مورد نظر ما، همان قاعدهی تغلیب است. بنا به قاعدهی مذکور، جمعی از اناث که شامل حداقل یک مذکر باشد، و جوباً در حکم جمع مذکر است. به عبارت دیگر، اگر گروهی از زنان که فقط یک مرد در میانشان باشد، به من سلام کنند؛ پاسخ من به آنها باید با ضمیر جمع مذکر باشد. یعنی باید در جوابشان بگوییم: علیکم السلام.

داستان سیدنا ابراهیم و توضیح اهل بیت

قرآن کریم که به زبان قوم عرب یعنی به زبان فصیح عربی نازل گردیده^(۱)،

1- چنانکه فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾ [ابراہیم: 4] «ما هیچ فرستاده‌ای را جز به زبان قومش نفرستاده‌ایم». و نیز فرموده: ﴿وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ [النحل: 103] «[این قرآن]

همواره این قاعده را رعایت کرده است. از جمله آنگاهی که فرشتگان به خانه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام می‌آیند و به او فرزندی را بشارت می‌دهند و همسر آن حضرت با تعجب می‌خندد، فرشتگان پاسخ می‌دهند:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ [۷۲]

[هود: 73]

«آیا از کار خدا شگفتی می‌نمایی (توجه کنید که فعل، مفرد مؤنث مخاطب است) رحمت خدا و برکاتش بر شماست [ای] اهل این خانه، بی‌گمان خدا ستوده و بزرگوار است». چنانکه ملاحظه شد با اینکه مخاطب کلام فرشتگان در ابتدای آیه، یک زن (حضرت ساره) بوده، ولی با توجه به اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام نیز اهل همان خانه‌ی مورد نظر بوده؛ در ذیل آیه، ضمیر جمع مذکر مخاطب به کار رفته است و فرشتگان گفته‌اند: ﴿عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾. پس زن خانه می‌تواند اهل بیت باشد. در سوره‌ی احزاب نیز عیناً همین موضوع دیده می‌شود یعنی در ابتدای آیات، خطاب ﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ «ای زنان پیامبر» آمده و حتی در صدر آیه‌ی 33 همه‌ی ضمایر، جمع مؤنث است اما هنگام سخن گفتن از «أهل البيت = اهل این خانه» که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اهل و صاحب همان خانه بوده - بلکه سایرین به اعتبار وابستگی و پیوند با آن حضرت، اهل خانه‌ی مذکور محسوب می‌شدند - ضمیر جمع مذکر، استعمال شده است.

در کتب تفسیر نیز گفته‌اند که خطاب‌های قرآن از قبیل ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ﴾ و نظایر آن‌ها، مختص و منحصر به مردان نیست بلکه زنان نیز مشمول‌اند ولی بنا به قاعده‌ی تغلیب، ضمایر مذکر به کار رفته است.

اما برادر ما سخنی بسیار شگفت‌انگیز گفته‌اند، از بند سوم نامه‌ی ایشان برمی‌آید که آیه‌ی 73 سوره‌ی هود را دارای ابهام و سئوالی بیش از آیه‌ی تطهیر می‌دانند و درباره‌ی این آیه نیز می‌پرسند که: این سؤال مطرح است که «أهل البيت» چه کسانی‌اند؟!

عربی واضح و روشن است». و فرموده: ﴿قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ [الزمر: 28] «قرآنی به زبان عربی که هیچ کژی در آن نیست» و ...

لازم است در اینجا آیه‌ی مذکور را اجمالاً مرور کنیم: بنا به فرموده‌ی قرآن کریم، فرشتگان برای مژده دادن نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند. آن حضرت ابتدا آنان را شناخت و پنداشت که انسان‌اند و برایشان گوساله‌ای بریان آورد اما چون دید که دستشان به آن نمی‌رسد از آن‌ها بیمناک شد و گمان کرد که قصد بدی دارند. فرشتگان خود را معرفی کردند و گفتند: بیمناک مباش که ما فرستادگان خداییم و عذابی که آورده‌ایم برای قوم تو نیست بلکه:

[هود: 70]

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾﴾

«ما به سوی قوم لوط* اعزام شده‌ایم».

سپس قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسَ رَنَلَهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبُ ﴿٧١﴾﴾
 قَالَتْ يَوَيْلَ لِيَ آئِلَةٍ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ
 مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾﴾

[هود: 71-73]

«همسرش ایستاده بود، خندید، پس او را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم. [همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من، آیا من می‌زایم حال آنکه پیرزنی [سالخورده‌ام] و این شویم پیرمردی است؟! به راستی که این چیزی شگفت‌انگیز است! [فرشتگان] گفتند: آیا از کار خدا شگفتی می‌نمایی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما است ای اهل این خانه. همانا او ستوده و بزرگوار است».

اگر بدون پیشداوری در آیات فوق تأمل کنیم می‌بینیم که فرشتگان پاسخ اظهار تعجب همسر ابراهیم علیه السلام را می‌دهند و به همین سبب، فعل مفرد مؤنث مخاطب، استعمال شده است. حال اگر گفته شود او مخاطب آیه است پس چرا در میان خطاب به او صحبت خانواده و اهل خانه اطلاق شده است؟ توجه شما را جلب می‌کنیم به این نکته که در آغاز کلام، روی سخن با یک زن است، اما به اعتبار اینکه وی وابسته به

* - «لوط» علیه السلام برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم علیه السلام و از پیروان آن حضرت و نماینده و مبلغ آیین حضرت ابراهیم علیه السلام در میان قوم خود بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام و همسر اوست و حضرت ابراهیم نیز در آن خانه زندگی می‌کند و عضو خانواده است لذا هنگامی که هر دوی آن‌ها مورد نظر هستند، ضمیر را مذكر می‌آورد. در واقع آیه می‌فرماید: چرا تعجب می‌کنی مگر نمی‌دانی که تو عضو خانه‌ای هستی که رحمت و برکات خدا در آنجاست، و چون این رحمت و برکات هم تعلق به ابراهیم علیه السلام و هم همسرش داشته - بلکه در درجه‌ی نخست متوجه آن حضرت بوده و در درجه‌ی بعدی به سایر اعضای خانه تعلق می‌گرفته - لذا ضمیر، ناگزیر مذكر آمده است، و از آنجا که به هنگام ذکر رحمت و برکات خدا عنایت به ابراهیم علیه السلام نیز بوده است لذا تعبیر «عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ = بر شما ای اهل این خانه» را آورده است. در حالی که قرآن می‌توانست بفرماید: «أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ = آیا از امر خدا تعجب می‌کنی در حالی که رحمت خدا و برکاتش برتوست». یعنی هم می‌توانست تعبیر - «علیکم اهل البیت» را نیاورد و هم می‌توانست ضمیر مفرد مؤنث مخاطب را بکار گیرد، اما چرا چنین نکرده؟ زیرا چنانکه گفتیم، عنایت به حضرت ابراهیم و پیوند این زن، با حضرت ابراهیم بوده است، و رحمت و برکات خدا در درجه‌ی اول بر او نازل است سپس بر وابستگانش ^(۱).

در سوره‌ی احزاب نیز مسأله‌ی ما به همین صورت است. هدف «تطهیر و اسوه و مقتدای سایرین بودن»؛ بیش از هر کس و در درجه‌ی اول از پیامبر صلی الله علیه و آله مطلوب است و در مراتب بعدی از کسانی که به وی وابستگی و با او همنشینی و ارتباط بیشتری دارند. بنابراین، چون برای رسیدن به هدف مذکور، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مورد نظر است و

1- درباره آیه 73 سوره هود مفید است که مراجعه کنیم به تفسیر «کشاف» زمخشری که گفته است: ملائکه تعجب حضرت ساره را از آن رو دور از انتظار شمردند که او در خانه آیات الهی و محل نزول معجزات و امور خارق‌العاده می‌زیست و از او توقع می‌رفت که بر خلاف زنانی که در بیت رسالت و نبوت زندگی نمی‌کنند، به جای آنکه از این بشارت، شگفت زده شود، خدای را تسبیح و تمجید کند. مقصود فرشتگان از گفتن: ﴿رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ این بود که ای اهل بیت نبوت، ای اهل بیت خلیل الرحمان، این بشارت و نظایر آن از جمله نعمت‌هایی است که خدا با آن‌ها شما را اکرام می‌کند، بنابراین جای شگفتی نیست.

سایرین به اعتبار مراتب وابستگی به آن حضرت، مشمول این خواسته می‌باشند لذا ضمیر مذکر استعمال شده است (توجه بفرمایید).

آیا همسر جزء اهل بیت به حساب می‌آید؟

بار دیگر به سوره‌ی هود باز می‌گردیم و از نویسنده‌ی محترم نامه می‌پرسیم: شما که مطمئن نیستید همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مخاطب آیه باشد و خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم از مصادیق «اهل البيت» نمی‌دانید، پاسخ دهید با توجه به اینکه فرزند ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیز هنوز ولادت نیافته بود^(۱)، پس مخاطب آیه چه کسی بوده است؟!

اگر بگویید: شاید علاوه بر حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و همسرش افراد دیگری نیز، در خانه حضور داشته‌اند و کلام فرشتگان خطاب به آن‌ها بوده است!! می‌گوییم: حتی با پذیرش این فرض بی‌دلیل نیز تردید نیست که بنا به اسلوب کلام حکیمانه (یا به قول شما عاقلانه) وقتی فرشتگان سخن را با جواب به زن پیامبر آغاز می‌کنند دیگر معقول و مقبول نیست که در میانه‌ی کلام و قبل از اتمام جواب او، به کلی از وی صرف نظر کرده و مطلبی بگویند که زن پیامبر به هیچ‌وجه از مصادیق آن نباشد، یعنی بگویند: ای زن، آیا از امر خدا تعجب می‌کنی در حالی که رحمت و برکات خدا بر کسان دیگری است غیر از تو! این چه جوابی است برای آن زن؟! اصلاً چرا چنین جوابی را با خطاب به آن زن آغاز کرده‌اید؟! اگر رحمت و برکات آن زن را شامل نیست، کلام فرشتگان که جواب زن نخواهد بود!! اصولاً چگونه است هنگامی که همسر پیامبر تعجب کرده و خندیده آن‌ها به دیگران پاسخ می‌دهند؟!

اگر همسر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را از «اهل البيت» بشماریم در این صورت کلام الهی - معاذ الله - به کلی پریشان می‌شود زیرا وی از خبر بچه‌دار شدن خود در آن سن و سال، تعجب کرده بود، چه معنی دارد که فرشتگان به او بگویند: ای زن، آیا از امر خدا تعجب می‌کنی در حالی که رحمت و برکات خدا بر شما (ای زید و عمرو و بکر) است؟!

1- زیرا فرشتگان برای بشارت تولد او آمده بودند.

در سوره‌ی «احزاب» نیز معقول و مقبول نیست که قرآن در میان خطاب به زنان پیامبر ﷺ، ناگهان و بدون سابقه و بدون ذکر مخاطبین جدید و بی‌آنکه کلام قبلی را به پایان برساند، به کلی از زنان مذکور - که مخاطبین قبل و بعد جمله‌ی مورد نظر، می‌باشند - صرف نظر کرده و با افراد دیگری سخن آغاز کند و مطلبی بگوید که هیچ ارتباطی با زنان پیامبر ﷺ ندارد و ایشان از شمول آن خارج‌اند!!^(۱)

از نویسنده‌ی محترم می‌پرسیم: آیا شما اهل خانه‌ی خودتان نیستید، آیا همسر شما اهل خانه شما نیست؟! آیا فقط فرزندان و نوادگان شما و دامادتان از اهل خانه‌ی شما هستند؟! به راستی به اندازه کافی در این گفته‌ی خود تأمل کرده‌اید!؟

تشابه آیه 73 هود و آیه تطهیر

اکنون توجه شما را بدین نکته جلب می‌کنیم که تشابه بسیاری میان آیه‌ی 73 سوره‌ی هود با آیه‌ی تطهیر وجود دارد. مخاطب هر دو آیه، مؤنث است؛ در سوره‌ی هود، مفرد مؤنث و در سوره‌ی احزاب، جمع مؤنث. در هر دو، مخاطب صدر کلام، همسر پیامبر است. در هر دو، لفظ منصوب «اهل البيت = ای اهل این خانه» به کار رفته است. در صدر آیه‌ی 33 سوره‌ی «احزاب»، افعال جمع مؤنث مخاطب و در ذیل همان آیه ضمائر جمع مذکر مخاطب آمده است. بنابراین، ضمیر جمع مذکر به هر دلیلی که در آیه‌ی 73 سوره‌ی هود آمده باشد به همان دلیل در آیه‌ی تطهیر نیز استعمال شده است.^(۲) از نظر ما قاعده‌ی تغلیب در هر دو آیه مراعات شده است. اما بی‌مناسبت

1- فراموش نکنیم که این قول، دستاویز به دست کسانی می‌دهد که بر خلاف آیه ﴿وَإِنَّا لَهُمْ لَحَافِظُونَ﴾ [الجز: 9] ادعا می‌کنند که نظم قرآن - نعوذ بالله - به هم ریخته و جمله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ از جایی دیگر به اینجا منتقل شده است، زیرا اینگونه سخن گفتن، اسلوب کلام حکیم نیست. ر. ک. حاشیه شماره 32، رساله حاضر.

2- برادر ما نوشته‌اند: «در فرضی که اهل البيت در آنجا [هود / 73] روشن باشد چه دلیلی دارد که برای این آیه [احزاب / 32] هم همان توصیه را بپذیریم؟» در پاسخ ایشان می‌گوییم: امید است که

نمی‌دانیم پیش از آنکه به اجزای دیگر آیه‌ی تطهیر بپردازیم، یادآور شویم که علمای نحو و لغت، مطالب دیگری نیز گفته‌اند. از آن جمله «زمخشری» در ذیل آیه‌ی سوره‌ی هود تصریح نموده که در زبان عربی جایز است از مفرد - حتی از مفرد مؤنث - به منظور تکریم و احترام و بزرگداشت، با ضمیر جمع مذکر یاد شود. و به بیت زیر استناد کرده:

فَلَوْ شِئْتَ حَرَمْتُ النِّسَاءَ سِوَاكُمْ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أَطْعَمْ تَقَاخاً وَلَا بَرْدًا*

وی در ذیل آیه‌ی 249 سوره‌ی بقره نیز به بیت بالا استناد کرده، همچنین ذیل آیه‌ی 32 سوره‌ی نور به بیت زیر استشهاد نموده که شاعر عرب خطاب به محبوبه‌اش گفته است:

فَإِنْ تُكْرِجِي أَنْكِحِي وَإِنْ تَتَّأَيَّمِي وَإِنْ كُنْتُ أَتَيْتِي مِنْكُمْ أَتَيْتِي**

زمخشری «کشاف» نیز درباره‌ی هر دو بیت تصریح کرده: با اینکه مرجع ضمیر، «مفرد مؤنث» است اما به منظور بزرگداشت، از وی با ضمیر «جمع مذکر» یاد شده است.

علمای نحو نیز گفته‌اند: «رَبِّمَا خَوَّطَبَتِ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ بِخَطَابِ الْجَمْعِ الْمَذْكَرِ، بِقَوْلِ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ: «فَعَلُوا كَذَا» مَبَالِغَةً فِي سِتْرِهَا حَتَّى لَا يَنْطِقُ بِالضَّمِيرِ الْمَوْضُوعِ لَهَا؛ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿قَالَ لِأَهْلِهِ أَمْكُنُوا﴾. = چه بسا به یک زن با ضمیر جمع مذکر خطاب می‌شود. [مثلاً] مردی به منظور مبالغه در پوشیدگی [و رعایت حرمت] زن، ضمیری را که مختص وی وضع شده بکار نمی‌برد و درباره‌ی همسرش می‌گوید: «فَعَلُوا كَذَا» =

شما قانون منطقی «حکم الأمثال واحد» را مردود ندانید! علاوه بر این، لابد می‌دانید که «القرآن یفسر بعضه بعضاً» یا چنانکه حضرت علی علیه السلام فرموده: «یشهد بعضه على بعض» (نهج البلاغه / خطبه 133).

*- اگر بخواهی، جز تو، زنان را بر خویش حرام می‌کنم.

و اگر بخواهی، از آب سرد گوارا و خواب نیز برخوردار نمی‌شوم.

** - اگر ازدواج کنی، ازدواج می‌کنم و اگر تجرد بجویی.

با اینکه از تو جوانترم - تجرد می‌گیریم.

چنین و چنان کردند». از همین باب است [هنگامی که] خدای تعالی ماجرای موسی عليه السلام را بیان می‌کند که به همسرش می‌گوید: امکشوا [به جای آنکه بگوید: امکشی]...»^(۱).

هدف قرآن از خطاب 32 و 33

بنابراین، قرآن کریم پس از خطاب‌های سابق (آیه‌ی 32 و صدر آیه‌ی 33) دو کار کرده است: نخست آنکه هدف و علت غایی از صدور احکام قبلی را با حصر بیان می‌کند. دوم آنکه با تغییر ضمیر، محترم بودن آنان و خطیر و شریف بودن موقعیت ایشان را که ناشی از همسری و همخانگی با اسوة البشر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است، گوشزد می‌کند تا کسی خطاب‌های سابق را بهانه‌ی این ادعا قرار ندهد که «گویی احتمال فاحشه‌می‌بینه یا تبرج آن‌هم به سبک جاهلیت پیشین یا نازک کردن صدا در بین زنان وجود دارد و یا - نعوذ بالله - سابقه‌ای وجود داشته است»^(۲)!!! به عبارت دیگر، قرآن در آیه‌ی تطهیر به هنگام تبیین هدف خطاب‌های سابق و رفع هر گونه شبهه از مخاطبین و به منظور مدح و اکرام زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و رعایت حرمت ایشان که از شرافت و موقعیت خطیر زوجیت خاتم النبیین برخوردار بوده‌اند، ضمیر جمع مذکر استعمال کرده است.

البته ما نظر خود را به صراحت بیان کرده‌ایم و قصد دفاع از این قول را نداشته و اصراری بر پذیرش آن نداریم. اما نظر به اینکه می‌خواهیم سایر اقوال را ناگفته نگذاریم، اجمالاً نظریات سایر علما را نیز به صورت گذرا یادآور می‌شویم.

1- تا چند دهه پیش، در ایران نیز در مکالمات مردم به منظور رعایت حرمت و پوشیدگی در کلام، از «همسر» با تعابیر غیر مستقیم از قبیل: «مادر بچه‌ها» و نظایر آن، یاد می‌کردند. در زبان عربی این مقصود با تغییر ضمیر حاصل می‌شد.

2- آنچه میان دو گیومه قرار داد از بند ج نامه برادرمان نقل کرده‌ایم. همچنین رجوع کنید به جزوه حاضر، ص 37 بند ثانی.

معانی اهل در کتب لغت

اینک بپردازیم به کلمه‌ی «اهل» و معنی و مدلول آن. بهترین کار این است که به کتب لغت مراجعه کنیم:

در «المنجد» و «المعجم الوسیط» و «أقرب الموارد» می‌خوانیم: **أهل وتَأهَّل = زن گرفت و ازدواج کرد، برای خود خانواده تشکیل داد. أهل = کسی که دارای عیال و همسر است. الأهل = عشیره و خویشاوندان، همسر. أهل الدار = ساکنین خانه. أهل البلد والبيت = ساکنین شهر و ساکنین خانه.**

«المصباح المنیر» نوشته است: **أهل وتاهل = ازدواج کرد. يطلق الأهل على الزوجة = به همسر «أهل» اطلاق می‌شود. الأهل: أهل البيت والأصل فيه القرابة = اهل یعنی اهل خانه و اصل در اطلاق این کلمه، بر قرابت و خویشاوندی است.**

در «مقایس اللغة» ابن فارس، آمده است: **أهل الرجل = همسر مرد، نزدیکترین افراد به مرد. التأهل = ازدواج کردن. أهل البيت = ساکنین خانه.**

در «معجم الفاظ القرآن الکریم» تألیف «مجمع اللغة العربية» مصر، می‌خوانیم: **أهل یحدّد معناه بما یضاف ألیه = معنای کلمه‌ی «اهل» از طریق مضاف الیه مشخص می‌شود. أهل الرجل = همسر مرد و خاندانش و خویشاوندانش. أهل الدار = ساکنین خانه.**

نظر به اینکه نویسنده‌ی محترم نامه و تعدادی از علما به هنگام بحث درباره‌ی آیه‌ی تطهیر، علاقه و اهتمام خاصی به «لسان العرب» نشان داده‌اند، از این رو مطالب کتاب مذکور را با تفصیل بیشتری می‌آوریم. «ابن منظور» می‌گوید: **أهل الرجل عَشِيرَتُهُ وَذَوُو قُرْبَاه ... = اهل مرد یعنی عشیره و نزدیکانش یا خویشاوندانش. وی می‌گوید: وفي حدیث أم سلمة لیس بك علی أهلك هوانٌ، أراد بالأهل نفسه علیه السلام = در حدیث «ام سلمه»**

پیامبر ﷺ به او فرموده: [تو عزیز] و هیچ خواری در اهل تو (= خانواده‌ات) متوجه تو نیست و مراد آن حضرت از «اهل» خودش - علیه اسلام - بوده است.

توجه دارید که وقتی پیامبر ﷺ اهل همسرش باشد طبعاً همسرش نیز اهل آن حضرت خواهد بود.

«ابن منظور» ادامه می‌دهد که **أهل الامر**: ولاته = اهل امر یعنی مسئولین امر. **أهل البيت** =: سکنه = اهل بیت یعنی ساکنین خانه. **أهل الرجل**: اخص الناس به = اهل مرد یعنی خواص و نزدیکترین کسان به او. **أهل بيت النبي ﷺ**: أزواجه وبناته و صهره **أعني علياً ﷺ** و قيل: **نساء النبي ﷺ والرجال الذين هم آله، وفي التنزيل العزيز: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾**. = اهل بیت پیامبر ﷺ همسران و دختران و داماد او یعنی علی ﷺ است. گفته شده که اهل بیت پیامبر ﷺ، زنان وی مردانی می‌باشند که آل و خاندان او هستند. در قرآن آمده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (٣٣)

[الأحزاب: 33]

و باز می‌گوید: **أهل الرجل وأهله**: زوجه = اهل و اهله‌ی مرد یعنی همسرش^(۱). **أهل وتأهل الرجل**: تزوج = **أهل وتأهل** یعنی مرد ازدواج کرد. در «القاموس المحيط» نیز مشابه همین مطالب را می‌توان یافت^(۲).

ملاحظه می‌کنید که «ابن منظور» نیز مانند سایر علمای لغت، ساکنین خانه را «**أهل البيت**» و همسران پیامبر ﷺ را نیز از مصادیق اهل بیت آن حضرت شمرده است^(۳).

-
- 1- در کلمات قصار حضرت علی (شماره 420) نیز «اهل» به معنای همسر استعمال شده است.
 - 2- آقای «احمد سیاح» نیز در «فرهنگ بزرگ جامع نوین» نوشته است: «**أهل البيت** = کسان خانه و ساکنان او - **أهل النبي ﷺ** = اولاد و داماد آن حضرت امیرالمؤمنین ﷺ، یا زنان او.
 - 3- برادر ما در بند 9 نامه خود با اشاره به «لسان العرب» نوشته‌اند: «حتی در لغتنامه‌های عربی اهل سنت، «اهل بیت النبي» به معنی زنان و دختران و داماد او علی ﷺ علناً آمده و به آیه تطهیر استناد شده است».

با توجه به آنچه در کتب لغت دیدیم و با عنایت به اینکه «تأهل» به معنای همسر گرفتن است؛ به وضوح تمام معلوم می‌شود که قوی‌ترین و آشکارترین مصداق «اهل»، همسر است. بنابراین، به هیچ‌وجه جای تعجب نیست که چرا در آیاتی که تعبیر «أزواج» و «نساء النبی» آمده ناگاه به «اهل البیت» خطاب شده و تصریح به «زنان پیامبر ﷺ» به «اهل البیت» تغییر کرده است. زیرا همسر هر کس بی‌شبهه، اهل خانه‌ی او نیز هست^(۱). از این مهم‌تر قول قرآن کریم است که همسر «عمران» (= پدر حضرت موسی ﷺ) را «اهل البیت» شمرده و می‌فرماید که خواهر موسی ﷺ به فرعونیان گفت:

﴿هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ﴾ [القصص: 12]

«آیا شما را به اهل بیتی راهنمایی کنم که برای شما، او را سرپرستی [و نگهداری] کنند؟». و منظور او مادر حضرت موسی ﷺ بوده است که از «اهل بیت» عمران به شمار می‌رفت و به عنوان پرستار و دایه، فرزندش را تحویل گرفت^(۲). ملاحظه می‌فرمایید که زن خانه و همسر مرد، از اهل بیت او شمرده می‌شود و از مصادیق فعل جمع مذکر «یکفلون» قرار گرفته است.

آیا همسر جزء اهل بیت به حساب می‌آید؟

ما نیز می‌گوییم: خوشبختانه در کتب لغت اهل تشیع نیز جز این نیامده است. ضمناً اگر شما مطالب لغتنامه‌ها را قبول دارید مایه خوشوقتی است، و در این صورت اختلافی نداریم. زیرا کتب لغت چنانکه دیدیم همسران را نیز از مصادیق «اهل البیت» شمرده‌اند که قول ما نیز همان است. اما بنا به مندرجات نامه شما، این قول مورد پسندتان واقع نشده و الا در مورد سایرین با شما بحثی ندارم.

علاوه بر این، مؤلفین «القاموس المحیط» و «لسان العرب» داماد را از مصادیق «اهل البیت» شمرده‌اند. ما مخالفتی با این قول نداریم ولی نمی‌دانیم نویسنده نامه، این رأی را می‌پسندد یا خیر؟ زیرا در این صورت «ابوالعاص» و «عثمان» نیز از «اهل البیت» خواهند بود!

1- البته یادآور می‌شویم که در آیه 73 سوره «هود»، تعبیر «أزواج» و «نساء النبی» نیامده و در حالی که مخاطب، مفرد مؤنث است، تعبیر «علیکم اهل البیت» استعمال شده است.

2- چنانکه قرآن نیز فرموده: ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ﴾ [القصص: 13] «او (موسی) را به مادرش باز گرداندیم».

از آیات قرآن^(۱) که در آن‌ها همسر حضرت لوط علیه السلام از «اهل» آن حضرت، استثناء شده نیز به خوبی می‌توان دریافت که «همسر» از مصادیق بارز «اهل» است و الا نیازی به استثناء کردنش نبود. در سوره‌ی یوسف نیز در آیه‌ی 25 «اهل» به معنای همسر استعمال شده است.

در قرآن کریم زن حضرت موسی علیه السلام از «اهل» او به شمار رفته است چنانکه فرموده:

﴿قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ﴾ [القصص: 29]

«موسی به همسرش^(۲) (خانواده‌اش) گفت: درنگ کنید که آتشی یافته‌ام، شاید از آن، شما را خبری آورم».

و این ماجرا پس از آن بود که حضرت موسی علیه السلام پیمان خود را با پدرزنش حضرت شعیب علیه السلام به پایان برد و سپس از «مدین» عزم سفر کرد، چنانکه قرآن فرموده:

﴿فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ [القصص: 29]

«پس چون موسی مدت پیمانش را به فرجام رساند و همسرش^(۱) (خانواده‌اش) را [همراه] برد».

1- (اعراف / 83) (هود / 80) (شعراء / 170-171) (نمل / 57) (عنکبوت / 32).

2- شیخ طوسی در «التبیان» (ذیل آیه 29 سوره قصص) می‌گوید: «آن موسی لما قضی الاجل، تسلم زوجته وسار بها = همانا موسی هنگامی که مدت پیمایش را گذارند همسرش را گرفت و با خود برد». شیخ طبرسی در «مجمع البیان» و علامه طباطبایی در «المیزان» و «رشیدالدین میبیدی» در «کشف الاسرار و عده الأبرار» ذیل آیه 7 سوره نمل گفته‌اند: «أى امرأته وهى بنت شعیب» و «المراد بأهله، امرأته وهى بنت شعیب» و «المراد بالأهل همنا امرأته، بنت شعیب» یعنی منظور از «اهل»، همسر موسی علیه السلام است که دختر شعیب علیه السلام بود. میبیدی آیه مذکور را چنین ترجمه کرده «موسی گفت زن خویش را» و ابوالفتوح رازی نیز در تفسیر آیه، «اهل» کنایه از همسر موسی علیه السلام است که به تبعیت از لفظ «اهل» برای او ضمیر جمع مذکر «کم» ذکر شده است.

مؤلفین تفسیر نمونه و تفسیر جلالین و عبدالله شبر و نسفی و فخر رازی و ابوالسعود و سید قطب ذیل آیه مذکور و بیضاوی و قرطبی ذیل آیه 29 سوره قصص مراد از «اهل» را همسر موسی علیه السلام است.

علاوه بر این، علمای لغت گفته‌اند: وقتی کلمه‌ی «اهل» مضاف مکان باشد به معنای ساکن یا ساکنین مکان مذکور است چنانکه «اهل مکه» به معنای ساکن یا ساکنین مکه است یا «اهل المدرسة» به معنای ساکن یا ساکنین مدرسه است و هكذا ... بنابراین، ازواج پیامبر ﷺ که در خانه رسول خدا ﷺ سکونت داشته و ساکن دائمی بیت آن حضرت بوده‌اند از مصادیق قطعی «اهل البيت» هستند.

بنابراین، می‌توان گفت که علمای لغت - چنانکه دیدیم - «همسر» را از مفهوم «اهل» و «اهل البيت» خارج ندانسته‌اند لذا نمی‌توانیم اگر حکمی را برای مصادیق اهل البيت قایل‌ایم برای همسر قایل نباشیم. نکته‌ی دیگر آن است که اگر کسی «همسر» را از مصادیق «اهل» نداند ناگزیر باید معتقد باشد که منظور از آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

[التحریم: 6]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خویشان و خانواده خویش را از آتش نگاهدارید که هیمه‌ی آن مردم و سنگ است».

آن است که مسلمان نسبت به همسر یا همسرانش مسئولیتی ندارد و فقط نسبت به فرزند و داماد و نوادگانش مسئول است!!!^(۲) آیا بنا به آیه‌ی:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾

[طه: 132]

«(ای پیامبر ﷺ) اهل خویش را به نماز فرمان ده».

آیا لازم نبوده که پیامبر ﷺ همسران خویش را به نماز فراخواند بلکه کافی بود که از منزل خارج شود و فقط یک دختر (حضرت زهرا) و شوهر و دو فرزندش را به نماز فرمان می‌دهد؟! مسلماً خیر.

1- توجه دارید که همسر، اصلی‌ترین عضو خانواده است که بدون او خانواده تشکیل نمی‌شود.
2- پیشنهاد می‌کنیم که برادر ما به تفاسیر قرآن از قبیل «مجمع البیان» یا «تفسیر نمونه» یا ... مراجعه و اقوال و مفسیرین را درباره آیه مذکور ملاحظه کنند.

لازم است توجه داشته باشیم که لفظ «اهل» به لحاظ معنی، معنی «اسم جمع»^{*} است و مرد و زن را شامل می‌شود و به لحاظ لفظی، «مذکر مجازی» است^(۱). و بدین لحاظ «ضمیر جمع مذکر» با آن متناسب است. از این رو، علت استعمال مذکر «اهل» است، اما به لحاظ مصادیق کلمه‌ی اهل، چون پیامبر ﷺ و همسرانش و همگی از مصادیق «اهل البیت = اهل این خانه» هستند (یعنی جمعی که یک مذکر در آن موجود است) لذا از استعمال ضمیر جمع مذکر، گریزی نیست.

سوال از کسانی که حضرت زهرا را از «أهل البیت» می‌دانند اما همسران پیامبر ﷺ را مشمول این عنوان نمی‌دانند:

پیش از پرداختن به دیگر اجزای آیه، مفید است از کسانی که حضرت زهرا علیها السلام را از «أهل البیت» می‌دانند اما همسران پیامبر ﷺ را مشمول این عنوان نمی‌دانند، سوالی بپرسیم: فرض کنید آیه تطهیر در دوران کودکی حضرت زهرا و در زمان حیات حضرت خدیجه - علیهما السلام - نازل شده بود، با توجه به اینکه بنا به بند پنجم‌نامه، خود نبی ﷺ را نیز مشمول اهل البیت نمی‌دانید، آیا باز هم حضرت زهرا را اهل بیت پیامبر ﷺ می‌دانستید و حضرت خدیجه را از شمول این لفظ خارج می‌شمردید؟! چگونه ممکن است که حضرت زهرا از اهل بیت باشد اما مادرش از اهل بیت نباشد؟ آیا می‌پذیرید حضرت زهرا فرزند کسی باشد که از اهل بیت پیامبر ﷺ نیست؟!

نویسنده‌ی محترم نامه برای نپذیرفتن مطالب واضح و روشنی که تاکنون گفته‌ایم و چه بسا بر ایشان پوشیده نبود، در بند 5 نامه گفته‌اند: «در لغت و زبان عرف بشر افراد را جزو اهل بیت خودشان حساب نمی‌کنند. اهل بیت نبی ﷺ را شامل خود نبی ﷺ نمی‌گیرند و اگر بخواهیم چنین معنی کنیم باید بگوییم: اهل البیت اصطلاح است لذا اینکه گفته‌اند: «ابراهیم التللی» را آیه جزو اهل بیتش به حساب آورده» بی‌دلیل و مصادره

* - «اسم جمع» اسمی را گویند که به لحاظ لفظ مفرد باشد اما به لحاظ معنی بر جمعی دلالت کند.
1- با اینکه مؤنث شمردن این کلمه جایز است اما قرآن؛ همواره با آن مانند «مذکر» رفتار کرده، از این رو می‌توان گفت مذکر بودن، آن اقوی و ارجح است.

به مطلوب است. قاعده‌ی تغلیب هم جایی است که لاقبل یک مرد در میان زنان، حاضر باشد و با توجه به اینکه نبی ﷺ در ظاهر لغات جزو اهل بیت خودش حساب نمی‌شود مشکل ضمیر مذکر حل نمی‌گردد!!!»

دلایلی که اهل خانه را جزء اهل بیت می‌دانیم

مغالطه‌ی ایشان بسیار بسیار آشکار است. اولاً: بی‌تردید افراد را جزو اهل خانه‌ی خودشان می‌شمارند والا لازم می‌آید که هیچ مردی اهل خانه‌ی خودش نباشد!!
ثانیاً: اگر پیامبر ﷺ از شمول اهل بیت خارج باشد لذا این آیه مثبت عصمت آن حضرت نیز نخواهد بود!!! آیا شما به این نتیجه راضی هستید؟!

ثالثاً: تفاوت «اهل البیت» = اهل این خانه یا اهل خانه» با «اهل بیت النبی ﷺ» بر کسی پوشیده نیست. گیرم که وقتی گفته می‌شود: «اهل بیت النبی ﷺ» خود نبی ﷺ مقصود نباشد اما قطعاً وقتی گفته می‌شود: اهل بیت، قطعاً خود نبی که صاحبخانه و ساکن خانه است، اهل همان خانه محسوب می‌شود. در هر دو آیه‌ی مورد نظر ما لفظ «اهل البیت» آمده نه «اهل بیت النبی ﷺ». بنابراین، قول ما بی‌دلیل و مصادره به مطلوب نیست و هر دو آیه از موارد اعمال قاعده‌ی تغلیب است. ضمناً در آیه‌ی:

[البقرة: 50]

﴿وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ﴾

«فرعونیان را غرق کردیم».

به اتفاق مفسران خود فرعون نیز داخل است، همچنان در آیه‌ی:

[آل عمران: 33]

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ﴾

«همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم را ... برگزید».

بی‌شک خود ابراهیم ﷺ نیز داخل است. بنابراین، هم در «اهل بیت النبی ﷺ»

پیامبر ﷺ داخل است و هم در «اهل البیت».

تفاوت مدلول ایجابی و سلبی «إنما» و «ما»

مسأله‌ی دیگر، کلمه‌ی «إنما» است که از ادوات حصر محسوب می‌شود. می‌دانیم که «حصر» دارای دو مدلول است: مدلول ایجابی و مدلول سلبی و معنای «حصر» با این دو مدلول تمام خواهد بود. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «إنما يدافع عن أحسابهم أنا ومثلی = فقط من و همانند من از حسب ایشان دفاع می‌کند»؛ مدلول سلبی آن این است که: «ما يدافع عن أحسابهم إلا أنا ومثلی = از حسب ایشان جز من و همانند من دفاع نمی‌کند».

با توجه به این موضوع اشتباه می‌کنند که: «اگر اراده‌ی الهی را در این آیه «اراده تشریحی» بدانیم، در این صورت «حصر» منتفی می‌شود! زیرا خداوند فقط نمی‌خواهد اهل البیت را از رجس تطهیر فرماید بلکه خدا تطهیر همه‌ی مؤمنین را در همه‌ی زمان‌ها می‌خواهد!»

این قول مغالطه‌ای بیش نیست زیرا در آیه‌ی مورد بحث، «حصر» در افراد نیست بلکه حصر در موضوع است که تطهیر باشد. مدلول ایجابی این حصر چنین است که: «در این امر و نهی فقط اذهاب رجس و تطهیر را می‌خوانیم» و مدلول سلبی آن چنین است که: «در این امر و نهی جز اذهاب رجس و تطهیر را نمی‌خوانیم».

به عبارت دیگر، آیه‌ی 33 سوره‌ی «احزاب» فرموده: «فقط می‌خواهیم اهل البیت را تطهیر کنیم و لاغیر» بلکه آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «علت غایی و هدف از این اوامر و نواهی فقط تطهیر و اذهاب رجس است و لاغیر».

بنابراین، چنین حصری به هیچ‌وجه مانع از آن نیست که «اراده‌ی تشریحی الهی» هم به کلیه‌ی مخاطبین ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾⁽¹⁾ تعلق گیرد و هم به سبب موقعیت خاص

1- که نبی اکرم ﷺ و حضرت علی و همسر و فرزندان بزرگوارش را نیز شامل می‌شود.

اهل البیت در میان مردم، بار دیگر مطلوب خدا به ایشان گوشزد شده و از ایشان مؤکداً خواسته شود.

آری، عمومیت ذیل آیه‌ی 6 سوره‌ی مائده که تعلق اراده‌ی طهارت را شامل همه‌ی مؤمنین شمرده، مانع است که بگوییم: اراده‌ی الهی بر طهارت عده‌ای معدود تعلق گرفته است اما به هیچ‌وجه مانع از آن نیست که مطلوب آیه‌ی مذکور، یک بار دیگر از برخی مؤمنین که دارای موقعیت خاصی هستند با تأکید، خواسته شود. به عنوان مثال، اگر معلمی به شاگردان خود بگوید: درس بخوانید و بی توجهی نکنید و تعالیم معلم را به خوبی بیاموزید و سپس به دو یا سه تن از دانش‌آموزان که مورد توجه سایرین هستند و رفتارشان بر دیگران تأثیر می‌گذارد، بگوید: با انضباط باشید و درس‌هایتان را به دقت و با جدیت فراگیرید، وقت خود را بیهوده و به بازی تلف نکنید و توصیه‌های معلم خود را از یاد نبرید، این دو خواسته هیچ تفاوتی با هم ندارند. بلکه تفاوت این دو دسته از دانش‌آموزان در میزان و مراتب انتظاری است که در عمل به خواسته‌های معلم، متوجه آن‌هاست.

آیه‌ی تطهیر اراده‌ی تشریحی یا تکوینی

بنابراین، دلیلی نداریم که اراده را در آیه‌ی تطهیر تکوینی بدانیم. این ادعا که اراده‌ی الهی در آیه‌ی 33 سوره‌ی «احزاب»، اراده‌ی تکوینی است موجب آن است که قایل شویم - نعوذ بالله - رجسی بوده که خدای متعال، اذهاب و تطهیر آن را اراده فرموده است، یعنی ابتدا باید وجود رجس را پذیرفته باشیم تا بتوانیم ادعا کنیم که «اراده‌ی تکوینی» خدا بر اذهاب آن از اهل بیت تعلق گرفته است و الا تعلق اراده‌ی تکوینی خدا بر اذهاب رجس معدوم و ناموجود، معنی ندارد، در حالی که با تشریحی دانستن اراده، مشکلی نخواهیم داشت زیرا در علم «اصول فقه» به اثبات رسیده که، در خطاب‌های تشریحی، امر و نهی همیشه بدان معنی نیست که مخاطب، به آنچه امر شده عمل نمی‌کرده و یا مرتکب آنچه نهی شده می‌باشد! به عنوان مثال اگر گفته می‌شود: نماز

بگزارید و راست بگویید و دزدی نکنید، نه بدان معنی است که همه‌ی مسلمان‌ها راست نمی‌گفتند و یا دزدی می‌کردند. چنانکه در قرآن به پیامبر ﷺ خطاب شده:

﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۵﴾ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ

[یونس: 105-106]

فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۶﴾

«و البته هیچ‌گاه از مشرکان مباش و آنچه را تو را سود و زیان نرساند - غیر از خدا - مخوان که اگر چنین کنی همانا از ستمگران باشی».

و یا خطاب شده: «**أقم الصلاة** = (ای پیامبر) نماز را بپادار» اما اینگونه خطاب‌ها بدان معنی نیست که پیامبر ﷺ - معاذالله - از مشرکین بوده و یا در عبادت خود، غیر خدا را می‌خوانده و یا نماز نمی‌خوانده است!! آری مطالب دیگر را هم می‌توان اینگونه قیاس نمود.

معنی خطاب الهی بر اهل بیت پیامبر

به عبارت دیگر، در آیات سوره‌ی «احزاب» نیز مقصود این است که خدا می‌خواهد شما اهل بیت با عمل به این اوامر و اجتناب از این نواهی، پلیدی به شما نرسد و پاک شوید. چنانکه خداوند درباره‌ی نماز - که از جمله‌ی عبادات است - فرموده:

[العنکبوت: 45]

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴿۴۵﴾

«همانا نماز [مؤمنان] را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد».

حتی پیامبر اکرم ﷺ شب و روز نماز می‌گزارد و بسیار روزه می‌گرفت و اینگونه اعمال در طهارت نفسانی حضرتش مؤثر بود و در او تأثیر مثبت داشت و الا اگر جز این بگوییم و ادعا کنیم که اعمال عبادی و انجام اوامر الهی هیچ تأثیری در آن حضرت نداشته و مانند یک عمل لغو بوده باید به یاد داشته باشیم که از مزایای ایمان، اعراض و دور شدن از لغو است (مؤمنون / 3) و پیامبر ﷺ که در صدر مؤمنین است هرگز کار بیهوده نمی‌کند.

مسائلی که در صورت تکوینی دانستن اراده با آن مواجهه می‌شویم

لازم است بدانیم که در صورت تکوینی دانستن اراده در آیه‌ی تطهیر با مسایل زیادی مواجه خواهیم بود که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

مسأله اول: این است که در «اراده‌ی تکوینی»، جبر لازم می‌آید که با عقاید شیعه سازگار نیست. اگر بگوییم: خدا به اراده‌ی تکوینی نامشروط و تخلف‌ناپذیر خود، خواسته است که مخاطبین معصوم باشند و گناه و خطا نکنند در این صورت امکانات دیگر در برابر اراده‌ی تکوینی خدا منتفی و معدوم است و طبعاً مخاطبین آیه نمی‌توانند گناه و یا خطا بکنند که خلاف اراده‌ی تکوینی و قطعی خداست، در نتیجه آن‌ها در اعمال خویش اختیاری از خود نداشتند و مجبور بودند و این فضیلتی برای آن‌ها نیست. حال از شما می‌پرسیم: آیا حضرت علی علیه السلام یا حضرات حسنین - علیهما السلام - تکلیف داشته‌اند یا خیر؟ آیا این بزرگواران مختار بوده‌اند یا مجبور؟ بنا به مذهب شیعه آن بزرگواران مختار بودند و به اختیار خویش بر گرد گناه نمی‌گشتند. در آیه‌ی تطهیر اگر اراده را «اراده‌ی تکوینی» بشماریم، مخاطبین آیه، هر که باشند مجبور خواهند بود و در نتیجه نه مکلف‌اند و نه فضیلتی خواهند داشت.

علاوه بر این، چون به «اراده‌ی تکوینی» و جبری خدا، پاک و منزّه از گناه و خطا شده‌اند نمی‌توانند اسوه و مقتدای ما باشند زیرا ما مختار و مکلفیم اما مثلاً حضرت امام حسن علیه السلام تکویناً و بنا به اراده‌ی الهی پاک و از گناه و خطا مبری شده و طبعاً چنین کسانی نمی‌توانند پیشوای ما باشند و نمی‌توانند امامت کنند زیرا امام و پیشوا کسی است که ما بندگان مختار باید از اعمال و کردار او تبعیت کنیم ولی او اعمالش را بنا به اراده‌ی قطعی و بی‌تخلف خدا انجام می‌دهد و ما چنین نیستیم. او مختار نیست در حالی که ما مختاریم. ما با یکدیگر تشابه نداریم. او نمی‌تواند اسوه و الگوی ما باشد.

اگر گفته شود که مخاطبین آیه‌ی تطهیر بنا به «اراده‌ی تکوینی» خدا چنان شده‌اند که به اختیار خود از گناه و خطا اجتناب می‌کنند و معصوم می‌شوند!! توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که اولاً: این ادعا در مورد سهو و خطا و نسیان که آیاتی در قرآن بر آن‌ها دلالت دارند، مانند:

﴿وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾

«و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن»^(۱).

یا:

[التوبة: 43]

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ﴾

«خدا از تو درگذرد، چرا به آنان رخصت دادی؟».

و نظایر این‌ها - مصداق ندارد زیرا کسی سهو و نسیان را اختیار و انتخاب نمی‌کند. ثانیاً: این ادعا در مورد گناه نیز صرفاً بازی با الفاظ است و اگر انصاف و دقت به کار آید، خواهیم دید که نتیجه‌ی این کلام نیز مشمول اشکال ماست زیرا «اراده‌ی تکوینی» خدا قطعی و تخلف‌ناپذیر است و اختیار شخص مورد نظر به هیچ‌وجه در قطعی و حتمیت اراده‌ی الهی تأثیری ندارد، به عبارت دیگر اختیار مکلف میان «اراده» و «مراد» خدا قرار نمی‌گیرد، در نتیجه وقتی «اختیار» کأن لم یکن باشد (عدم جایگاه ثابت) گویی که شخص اختیار ندارد. خصوصاً که بنا به قول شما در مورد حضرات حسنین - علیهما السلام - در زمان کودکی چنین اراده‌ای تحقق یافته است و آنان برای رسیدن به این مقام، مجاهدتی نکرده‌اند.

ملاحظه می‌کنید که حتی فرض بالا نیز موجب فضیلت نخواهد بود زیرا چنانکه گفتیم اگر خدا درباره‌ی سایرین همچنین اراده‌ای می‌کرد، آن‌ها هم همین حالت و موقعیت را می‌یافتند زیرا این مرتبه از علو روحی که موجب عصمت می‌شود - و به قول شما منحصرراً و تکویناً به پیامبر ﷺ و ائمه عطا شده و غیر اختیاری است - به دیگران اعطا نگردیده و به سبب همین تفاوت است که نمی‌توانند الگوی افرادی باشند که درباره‌ی آن‌ها چنین اراده‌ای نشده و از چنین امدادی بی‌بهره‌اند^(۲).

مسأله‌ی دوم: مشکل نامربوط بودن قبل و بعد آیه‌ی مورد نظر، بلکه نامربوط بودن صدر و ذیل آیه است! متأسفانه عده‌ای از علمای شیعه گفته‌اند که جای این آیه اینجا

1- قرآن به فراموشی سایر انبیاء از جمله حضرت موسی عليه السلام نیز دلالت دارد ر. ک. (کهف / 61-73).

2- ما باز هم به مسأله عصمت خواهیم پرداخت. ر. ک، صفحه 43.

نیست و از جای دیگری از قرآن، به اینجا منتقل شده است!!^(۱) و البته نمی‌گویند که جای اصلی این آیه کجا بوده است!

اینک ما را با گروه مذکور کاری نیست. اما به کسانی که چنین عقیده‌ای ندارند و نظم کنونی قرآن را کاملاً قبول دارند می‌گوییم: خدا فرموده تعالیم انبیاء به زبان قوم شان است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: 4]

«ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [دین حق را] برایشان تبیین کند».

حال از شما می‌پرسیم: آیا هیچ یک از مردم عرب اینچنین سخن می‌گفت که صدر و ذیل کلامش پیوسته و مرتبط نباشد؟! شما که معتقدید که خدا برای بندگانش عاقلانه (یا به قول ما حکیمانه) سخن می‌گوید چرا از توجه به این نکته اعراض می‌کنید که اگر اراده را در آیه‌ی تطهیر، تکوینی محسوب کنیم و آن را خطاب به غیر زنان پیامبر ﷺ بدانیم، ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و آیات قبل و بعد از هم گسیخته می‌شود و تناسب اجزاء کلام از بین می‌رود. شما از یک سو می‌گویید: خدا عاقلانه سخن می‌گوید و با اینکه می‌دانید نامرتب سخن گفتن، اسلوب سخن عاقلانه (و به نظر ما حکیمانه) نیست اما از سوی دیگر نظم و ارتباط آیات را در نظر نمی‌گیرید چگونه ممکن است سخنی نامرتب و در عین حال عاقلانه (یا حکیمانه) باشد؟!

مسأله سوم: آن است که توجه کنیم در همین سوره‌ی «احزاب»، در آیه 59 خدا

خطاب به پیامبر ﷺ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأحزاب: 59]

«ای پیامبر، به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنین بگو...».

1- البته این قول را برای اکثریت مردم نمی‌گویند زیرا نتیجه این سخن آن است که قرآن دچار تحریف و تغییر شده و تنظیم کنونی آن با نظم و ترتیب اصلی آن تفاوت دارد!! بنا به قول، سند اصلی دین مخدوش قلمداد شده و در نتیجه اصل دیانت از حجیت و اعتبار ساقط می‌شود! ر. ک،

منظور ما این است که قرآن «بنات = دختران» پیغمبر ﷺ را جدا از «ازواج = همسران» آن حضرت آورده بنابراین وقتی در آیات 30 و 33 فرموده: ﴿يَنْسَاءَ الْنَّبِيِّ﴾ (ای زنان پیامبر) و لفظ «بنات» را نیاورده، معلوم می‌شود که همسران رسول خدا ﷺ مخاطب اصلی و اولی آیه بوده‌اند. خصوصاً که در زمان نزول آیه‌ی تطهیر، حضرت زهرا - علیها السلام - همسر حضرت علی السَّلَیْمَةُ بود و در بیت آن حضرت اقامت داشت و اهل بیت آن بزرگوار بود.

رد بر تردید در مورد حضرت زهرا که آیا شامل اهل می‌شود؟

آوردن بند 4 و 8 نامه‌ی برادر ما در اینجا مناسبت دارد، ایشان نوشته‌اند: «در زمان نزول آیات فقط یک دختر آن هم حضرت زهرا - سلام الله علیها- در بیت رسول خدا ﷺ حضور داشت و قطعاً مشمول لفظ «أهل البيت» می‌شده. اظهار تردید در این مورد بسیار عجیب است. در آیات قرآن مثل: ﴿إِنَّ أُمَّنِي مِنْ أَهْلِي﴾ به صراحت فرزند از اهل حساب شده، حال آنکه شما دختر رسول الله ﷺ را فقط با احتمال (!) داخل در اهل البيت کرده‌اید».

اولاً: ای کاش برادر ما به یاد می‌داشتند که موضوع بحث ما اهل بیت بودن یا نبودن حضرت زهرا - سلام الله علیها- نیست بلکه موضوع بحث ما این است که همسران پیامبر ﷺ هم از اهل بیت آن حضرت‌اند.

ثانیاً: ما نگفته‌ایم و نمی‌گوییم که حضرت زهرا «اهل» پیامبر ﷺ نیست و حتی نگفته‌ایم که حضرت زهرا از اهل بیت پیامبر ﷺ نبوده اما اگر چنین هم می‌گفتیم سخنی عجیب و بی‌دلیل نگفته بودیم. در اینجا توجه شما را به دو نکته جلب می‌کنیم: نخست آنکه ما بنا بر قاعده‌ی «أصالة الحقيقة» و با توجه به اینکه کلمه‌ی «البيت» مضاف‌الیه کلمه‌ی «اهل» است که منادی می‌باشد، حرف تعریف آن را «حرف تعریف عهدی» می‌دانیم و موجبی برای عدول از اصل مذکور نمی‌بینیم لذا «اهل البيت» = ای اهل این خانه» را به معنای لغوی گرفته‌ایم نه اصطلاحی. دوم آنکه آیات مورد نظر ما با

خطاب «یا نساء النبی» آغاز شده نه با خطاب «یا بنات النبی» و نه با خطاب «یا اولاد النبی» و

ثالثاً: چنانکه گفتیم در وقت نزول سوره‌ی احزاب، حضرت زهرا در خانه‌ی حضرت علی علیه السلام می‌زیستند نه در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت حضرت علی علیه السلام بودند.

رابعاً: توجه کنید که فرق است میان «اهل کسی بودن» و «اهل بیت کسی بودن». حضرت نوح علیه السلام نیز عرض نکرد پسر من «اهل من» است. لذا تکرار می‌کنم ما نیز نگفته‌ایم و نمی‌گوییم حضرت زهرا «اهل» پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اما اگر گفته بودیم که حضرت زهرا - علیها السلام - پس از ازدواج با حضرت علی علیه السلام اهل بیت اوست، سخن عجیبی نگفته بودیم و الا شما بفرمایید که اهل بیت حضرت علی چه کسانی بوده‌اند؟

توجه دارید که «اهل» کسانی اعم از «اهل بیت» اوست. به عنوان مثال، فرزند شما همیشه «اهل» شماست اما قبل از ازدواج، «اهل بیت» شما هم هست. لیکن پس از ازدواج، اهل بیت دیگری خواهد شد که بیت اوست و غیر از بیت شماست. بنابراین، حضرت زهرا با اینکه «اهل» پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ولی در زمان نزول سوره‌ی «احزاب»، خودش به عنوان همسر حضرت علی علیه السلام بیتی مستقل داشت و «اهل بیت» آن حضرت بود. اما شما حضرت زهرا را صرفاً با این ادعا که در زمان نزول آیات در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده از «اهل بیت» می‌دانید پس چگونه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را که در بیت آن حضرت حضور دائم داشته‌اند از مصادیق اهل بیت نمی‌دانید؟

خامساً: شما که قاطعانه حضرت زهرا را از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانید آیا خواهران آن حضرت و شوهرانشان را نیز از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانید؟

مسئله چهارم این است که اگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در خطاب آیه نبوده‌اند و اراده‌ی مذکور در آیه «اراده‌ی تکوینی» است و حضرت زهرا و همسر و دو فرزند بزرگوارش مورد نظر آیه نبوده‌اند - که معنای قریب لفظ اهل بیت نیستند - چرا آیه به صورتی واضح‌تر مقصود را بیان نکرده و آن بزرگواران را به نام خطاب نکرده و یا لااقل

نفرموده: «یا ایها النبی ویا بنت النبی و صهره و سبطیه اینا یرید الله...»؟ خصوصاً در جایی دیگر از قرآن نیز درباره‌ی موضوعی تا بدین حد با اهمیت، آیه‌ای نداریم و قرآن مقصود خود را در این موضوع، به وضوح و صراحت بیان نفرموده است.

مسأله‌ی پنجم آن است که در تفسیر آیه‌ی تطهیر نباید آن را چنان معنی کنیم که گویی قرآن همین یک آیه است! اگر شما می‌خواهید از آیه‌ی تطهیر عصمت ائمه را استنباط و استخراج کنید و به همین منظور سیاق کلام و ارتباط آیات را در نظر نمی‌گیرید، لازم است توجه داشته باشید که آیات دیگری نیز هستند که نفی کننده‌ی نظریه‌ی شما هستند از جمله‌ی آیه‌ی:

﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: 19]

«برای گناهت و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه.»

و نیز آیه‌ی 55 سوره‌ی «غافر» و آیه‌ی دوم سوره‌ی «فتح» که به صراحت، «ذنب» را به پیامبر ﷺ نسبت داده است. لذا می‌پرسیم: چگونه ممکن است پیامبر ﷺ از «ذنب» مبری نباشد اما ائمه باشند؟! البته و صد البته ما نمی‌گوییم «ذنب پیامبر ﷺ» - نعوذ بالله - منکرات اعمال و اخلاق بوده، بلکه می‌گوییم هر چه باشد به گونه‌ای نیست که با هیچ یک از مصادیق «ذنب» مطابق نباشد زیرا زبان قرآن، سلیس و فصیح است و اگر منظور دیگری می‌داشت قطعاً تعبیر و لفظ مناسب منظور خود را به کار می‌برد. بنابراین، چنانکه می‌بینیم قرآن همانگونه که «ذنب» را به مؤمنین و مؤمنات نسبت داده همان تعبیر را برای پیامبر ﷺ نیز استعمال فرموده است.

چرا خداوند همسران پیامبر ﷺ را مخاطب چنین خطاب‌هایی

قرار داده؟

اینک باید بدانیم اگر خدا چنانکه از آیات دیگر دریافت می‌شود، طهارت همه‌ی مؤمنین - که شامل اهل بیت نیز می‌شود - را خواسته، چرا بار دیگر جدا از سایرین^(۱)، همسران پیامبر ﷺ را مخاطب چنین خطاب‌هایی قرار داده، مگر آن‌ها شأن خاصی داشته‌اند؟

آری، چنانکه می‌دانیم در صدر این دسته از آیات و قبل از خطاب‌های مذکور، به آن‌ها گوشزد می‌شود که همسر پیامبر ﷺ بودن موجب مسئولیت خاصی است لذا اگر نمی‌خواهید یا نمی‌توانید از عهده‌ی این مسئولیت برآیید و می‌خواهید به لحاظ مسئولیت، مانند سایرین باشید، بیایید به خوبی و خوشی از آن حضرت جدا شوید. (احزاب / 28)

سپس به آنانی که این مسئولیت را می‌پذیرند، می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ الَّتِي لَسْتُنَّ كَاٰحِدٍ مِّنَ النِّسَاءِ﴾ «ای زنان پیامبر، شما همسان هیچ یک از زنان نیستید»^(۲). همه‌ی چشم‌ها به سوی شماست و طبعاً آنچه از سایرین خواسته شده، با تأکید و شدت بیشتری از شما توقع می‌رود شما ساکن خانه‌ای هستید که در آن آیات حکمت‌آمیز الهی نازل می‌شود و تلاوت‌کننده‌ی آن پیامبر خداست. شما در موقعیتی قرار دارید که آبروی رسالت و حرمت

1- این موضوع در قرآن کریم بی‌سابقه نیست و مشابه آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [اشعراء: 214]

«خویشاوندان نزدیکت را [که از خاندان تو اند] هشدار ده» است، با اینکه رسول اکرم ﷺ مأمور به تبشیر و انداز همگان - از جمله قوم و قبیله خود - بوده است ولی نظر به اینکه عشیره رسول خدا ﷺ به سبب خویشاوندی و قرابتی که با آن حضرت داشتند و مورد توجه و احترام مردم بودند و رفتار آن‌ها در سایرین بی‌تأثیر نبوده لذا یک بار نیز خدا به پیامبرش فرموده، به خصوص آن‌ها را اندرز کن.

2- درباره اهمیت این خطاب مراجعه کنید به آنچه در صفحه 38 جزوه حاضر گفته‌ایم.

پیامبر ﷺ به شما نیز وابسته است. بنابراین، اگر تقوی پیشه کنید، تأثیر مثبت بر رسالت و تبلیغ پیامبر ﷺ دارید و دو برابر پاداش می‌گیرید - یک بار به سبب آنکه به عنوان مسلمان کار خیر کرده‌اید و یک بار به سبب تأثیر مثبتی که کار شما بر تبلیغ پیامبر ﷺ داشته است - و اگر به کج‌روی و اعمال ناشایست دچار شوید از تأثیر زحمات پیامبر ﷺ در تبلیغ، می‌کاهید و دو برابر عذاب خواهید شد. مردم به شما نظر دارند و چون ببینند که اعمال و کردارتان چنانکه باید نیست، در پیروی از پیامبر ﷺ و پذیرش دعوت او سست شده و خواهند گفت: کسی که نزدیکترین افراد به او یعنی همسرانش که مجالست دائم بر او دارند، چنین‌اند و چگونه پیامبر ﷺ نتوانسته آن‌ها را تربیت و تزکیه نماید، پس چگونه می‌خواهد ما را تزکیه و تربیت کند؟ از این رو می‌فرماید: شما باید بیش از دیگران به اوامر الهی مقید و عامل باشید و با شدت بیشتری از نواهی الهی اجتناب کنید و این خواسته نه به منظور سختگیری بر شماست بلکه برای آن است که پاک شوید و غبار گناه بر دامن شخصیت شما که مورد توجه دیگران است، ننشیند.

آیا زنان پیامبر معصومند؟

همین موضوع نیز می‌رساند که مخاطبین آیه تکویناً معصوم نیستند بلکه طهارت آن‌ها مشروط است. طهارت هر یک از آن‌ها منوط است به میزان اطاعتشان از اوامر الهی. هر که بیشتر طاعت و عبادت کند طهارت بیشتری کسب می‌کند. ما مدعی نیستیم که همه‌ی مخاطبین آیات مورد نظر، در اطاعت از خدا یکسان بوده‌اند بلکه سهم هر یک از آن‌ها از طهارت، متناسب است با مجاهدتی که در راه رضای خدا کرده‌اند.

اکنون مناسب است به بند هفتم نامه‌ی برادرمان توجه کنیم که با لحنی استبعادآمیز گفته‌اند: «اگر اهل البیت، زنان رسول‌اند، به موجب این آیه مقامی والاتر از همه‌ی انسان‌ها دارند چرا که هر گونه پلیدی از ایشان زدوده شده است».

به نظر ما دوری ایشان از حقیقت تا حدود زیادی متکی به مسایلی از قبیل «واقعه‌ی جمل» و نظایر آن است که عایشه -رضی الله عنها- همسر رسول خدا ﷺ به جنگ با امیرمؤمنان علی ﷺ برخاست و ممکن است این سوال پیش آید که اگر زنان پیامبر

ﷺ - از جمله عایشه رضی الله عنها- مخاطب این آیه و در نتیجه حایز والاترین مقامات بوده‌اند، چگونه نامبرده به جنگ با کسی برخاست که علو درجات و مقام والایش بر هیچ کس پوشیده نیست؟!

لازم است در آیه‌ی مورد نظر به کلمه‌ی «إِنْ = اگر» که از حرف شرطیه است توجه کنیم و آن را نادیده نگیریم. آری، آیه‌ی شریفه فرموده: ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ الْنِسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ﴾ = ای زنان پیامبر، شما همسان هیچ یک از زنان نیستید اگر پارسایی کنید» سپس در ادامه‌ی کلام چند امر و نهی الهی به عنوان مصادیقی از تقوی ذکر گردیده است. ملاحظه می‌فرمایید که این مقام والای بی‌ظنیه به صورت مشروط وعده داده شده است، یعنی در واقع جمله‌ی مورد نظر ما جمله‌ای شرطیه و دارای دو جزء به صورت زیر است که جمله‌ی جزای شرط، مقدم بر جمله شرطیه ذکر شده است، دو جزء مذکور به قرار زیر است:

1- «إِنْ اتَّقَيْتُنَّ = اگر پارسایی کنید» (جمله شرط)

2- «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ الْنِسَاءِ = همسان هیچ یک از زنان نیستید». (جزای شرط)
علاوه بر این، چنانکه قبلاً نیز گفته شد^(۱) افعال آیه‌ی تطهیر نیز مضارع آمده است نه ماضی. بنابراین، تکرار و تأکید می‌کنیم که چون وصول به مقام والای مذکور به صورت شرطی بیان گردیده طبعاً برائت از رجس و طهارت هر یک از مخاطبان آیه، منوط و موکول است به میزان اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی الهی. هر که بیشتر طاعت و عبادت کند طهارت بیشتری کسب می‌کند و به مقام مذکور نزدیکتر می‌شود. والا ما مدعی نیستیم که همه‌ی مخاطبین آیه در اطاعت از خدا یکسان و همسنگ بوده‌اند و همچنین قصد دفاع بی‌قید و شرط و متعصبانه از همسران پیامبر ﷺ را نداریم بلکه می‌گوییم: بهره‌ی هر یک از ایشان از طهارت، متناسب است با تقوی پیشگی و مجاهدتی که در راه رضای خدا کرده‌اند.

بنابراین، جمله‌ی برادرمان را به این صورت اصلاح می‌کنیم که: به موجب آیات سوره‌ی احزاب اگر زنان پیامبر ﷺ با توجه به موقعیت خطیرشان، تقوی پیشه کنند، در میان زنان عالم به مقام والایی نایل می‌شوند و ثوابی دو چندان خواهند داشت و اگر چنانکه مقتضای موقعیت خطیر آنهاست عمل نکنند، عذابی دو چندان خواهند داشت. به عبارت دیگر، ما می‌گوییم: **اراده‌ی شرعی** خدا بر آن بوده که اهل بیت پیامبر ﷺ اعم از آن حضرت و همسران و دختران و دامادها و نوادگانش با تمسک به طاعات و عبادات، از گناه دور و پاک شوند و چون اراده، اراده‌ای جبری و تکوینی نبوده لزومی نداشته که در مورد تک تک مصادیق اهل بیت پیامبر ﷺ به یک نتیجه‌ی واحد رسیده باشد، بلکه چه بسا برخی از مخاطبین آیه به مراتب و درجات والا نایل شده و بعضی در سطوح پایین‌تر مانده باشند.

آیاتی که متوجه مردان و زنان است

ممکن است گفته شود: خطاب‌هایی چون: «در خانه بمانید» و «خودنمایی نکنید» و «صدای خود را نرم و نازک نسازید» متوجه پیامبر ﷺ نیست. بنابراین، وقتی پیامبر ﷺ مشمول خطاب نباشد، استعمال ضمیر مذکر «کم» توجیه نخواهد داشت!

در اینجا توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که گرچه خطاب‌های مذکور در بالا به دلیل عقلی متوجه مردان از جمله پیامبر ﷺ نیست لیکن هم آیاتی که مخصوص زنان است و هم آیاتی که متوجه مردان و زنان است، (مانند اقامه نماز و ایتاء زکات و اطاعت از خدا) هر دو در هدف و علت غایی از صدور چنین احکامی که تطهیر مخاطبین و اذهاب رجس از آنهاست، یکسان و مشترک‌اند. بنابراین، پیامبر ﷺ از بعضی از خطاب‌ها خارج است نه کل آن (توجه بفرمایید) زیرا چنانکه گفتیم اعمال صالحه در پیامبر ﷺ نیز بی‌تأثیر نبوده و در ارتقای طهارت آن حضرت مفید بوده است. بنابراین، از استعمال ضمیر «کم» گزیری نیست، زیرا طهارت آن حضرت نیز به عنوان اسوه و مقتدای اول عالم اسلام، از اهداف و غایات صدور احکام شرعی بوده است.

برای روشن تر شدن مقصود، مثالی می‌زنم: فرض کنید کسی در مقابل منزل رئیس جمهور یا یکی از مراجع تقلید که مقبولیت اجتماعی دارد و از شهرت و احترام فراوان برخوردار است، بایستد و خطاب به همسران او بگوید: ای زنان رئیس جمهور، یا ای زنان مرجع عالیقدر، بدون ضرورت از منزل خارج نشوید و خودنمایی نکنید و حجاب را رعایت نمایید و نماز بگزارید و روزه بگیرید و زکات بدهید و در یک کلام، تقوای الهی پیشه کنید. من از این سخنان منظوری ندارم جز اینکه می‌خواهم شما ای اهل این خانه که بیت مرجعیت است و شما اعضای آن هستید و توجه همه‌ی مردم به شماست، پاک و پاکیزه شوید.

به نظر ما بنا به عقل سلیم، عامی‌ترین فرد نیز مقصود گوینده را به وضوح تمام دریافته و با خود نمی‌گوید که بنا به گفته‌ی فرد مذکور، خود مرجع نیز باید در خانه بماند یا در برابر نامحرم حجاب داشته باشد!! بلکه می‌فهمد که مرجع از شمول این بخش از سخنان گوینده خارج است و همچنین نمی‌پندارند که خود مرجع از هدف گوینده و از شمول احکامی که مرد و زن را شامل است از جمله وجوب نماز و زکات و ... خارج می‌باشد!



برادر ما احتمالاً به تاسی از علامه‌ی مجلسی^(۱) گفته‌اند: «خطاب‌های قرآن نسبت به زنان پیامبر ﷺ تند و سرزنش‌آمیز آمده است در حالی که آیه‌ی تطهیر لحن ملائمی

1- علامه مجلسی پس از اینکه احتمال می‌دهد که جایگاه واقعی ذیل آیه 33 سوره احزاب، جای دیگری است و چه بسا گروهی به منظور حصول منافع دنیوی خویش، آن را در اینجا قرار داده‌اند!! حتی احتمال می‌دهد که آیاتی از قرآن قبل و بعد از جمله مورد نظر قرار داشته و بعداً ساقط شده‌اند!! می‌گوید: «مخاطبة الزوجات مشوبة بالمعابة والتأنيب والتهديد ومخاطبة أهل البيت - عليهم السلام - محلاة بألوان التلطف والمباينة في الإكرام = خطاب به همسران [پیامبر ﷺ] آمیخته به سرزنش و عتاب و تهدید است و خطاب به اهل بیت - علیهم السلام - آراسته به انواع لطف و مهربانی و مبالغه در بزرگداشت آنهاست». (بحار الأنوار، ج 35، الباب الخامس: فی نزول آیه التطهیر، ص 235).

دارد و مقام والایی برای مخاطبین خود قایل شده است. آن تندی نخستین و این
ملایمت لحن، با هم سازگار نیست».

دلایل نادرستی کلام برادرمان

بنا به آنچه تاکنون گفته‌ایم نادرستی کلام ایشان آشکار است ما باز هم یادآور می‌شویم:

اولاً: چنانکه گفتیم بنا به تصریح قرآن، آیات مذکور در صدد تبیین هدف و علت غایی صدور اوامر و نواهی است و در مقام مدح و قدح مخاطبین و بیان مقامات تکوینی افراد نیست.

ثانیاً: چنانکه گفته‌ایم در علم اصول ثابت است که در چنین مقامی «امر و نهی»، نه بدان معناست که مخاطب، به آنچه «امر شده» عمل و یا از آنچه «نهی شده» اجتناب نمی‌کرده است.

ثالثاً: از گفته‌های پیشین ما معلوم شد که اراده‌ی مذکور در آیه، تشریحی است نه تکوینی.

رابعاً: تاکنون معلوم گردید که «حصر» مذکور در آیه، حصر موضوعی یعنی حصر در غایت و هدف احکام است نه حصر در افراد.

خامساً: افعال آیه‌ی تطهیر ماضی نیست بلکه مضارع است، و گویا اینکه اذهاب رجس و تطهیر، مشروط و موكول است به انجام افعالی که قبل از آن ذکر شده و این با وصفی که شما برای حضرت زهرا و همسر و دو فرزندش - علیهم السلام - قایل‌اید، مطابقت ندارد.

سادساً: چنانکه گذشت اگر مقصود آیه چنان باشد که مورد پسند شماست، در این صورت آیه به اندازه‌ی کافی در بیان مقصود رسا و فصیح و عاری از ابهام نیست، و مهمتر اینکه از قبل و بعد خود کاملاً منفصل و بی‌تناسب با آن‌هاست و قطعاً حکیم بدین صورت سخن نمی‌گوید.

سابعاً: بر خلاف ادعای شما، خطاب‌های سوره‌ی «احزاب» سرزنش‌آمیز نیست. یادآور می‌شوم که در آیه‌ی ششم همین سوره، همسران پیامبر ﷺ «مادران مؤمنین» محسوب شده‌اند که باید همچون مادر، مورد احترام و اکرام مؤمنین و مؤمنات قرار گیرند. علاوه بر این، دو بار با عنوان ﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ التَّيِّبٰتِ﴾ «ای زنان پیامبر» خطاب شده‌اند که خود شرافتی بزرگ بوده و موقعیت خطیرشان ناشی از عضویت در خانه‌ی «خاتم النبیین ﷺ» است. مهمتر اینکه قرآن به ایشان فرموده: اگر از خدا و رسول اطاعت کنید و تقوی پیشه کنید از همه‌ی زنان - بلااستثناء-^(۱) برتر هستید. سپس با حرف عطف «فاء» کلام را ادامه داده و در واقع فرموده: بنابراین اگر می‌خواهید بدین مقام والای بی‌نظیر نایل شوید، نواهی و اوامر الهی را رعایت کنید.

با انصاف بنگرید آیا چنین سخنانی، کلام توییخی و سرزنش‌آمیز شمرده می‌شود یا کلامی است تشویق‌آمیز که به منظور تحریض (ترغیب) مخاطب بیان شده است؟ آیا اگر به کسی بگوییم: نماز اقامه کن و روزه بدار و زکات بپرداز تا به مقامات عالیه واصل شوی، او را سرزنش کرده‌ایم؟ آیا قرآن که به پیامبر اکرم ﷺ فرموده:

﴿وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یونس: 105]

«در حالی که از هر کیش باطل روی برتافته‌ای، حق‌گرایانه روی خود را به دین یگانه‌پرستی فرادار و البته از مشرکان مباش.»

و یا فرموده:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: 45]

«نماز را برپا دار که همانا نماز [مؤمنان را] از زشتکاری و [کردار] ناشایست باز می‌دارد.»

و یا به حضرت موسیٰ ﷺ فرموده:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: 14]

«آنان را سرزنش و عتاب کرده است.»

1- توجه دارید که نکره در سیاق نفی، مفید عموم است.

علاوه بر این‌ها، قرآن فرموده: در خانه‌های شما وحی الهی تلاوت می‌شود. این نیز امتیازی است که انسان ساکن خانه‌ای باشد که در آن وحی نازل می‌شود و تلاوت‌کننده‌ی آن، پیامبر خداست.

صنعت التفات در آیات الاهی

برخی از علما ادعا کرده‌اند که در آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب «صنعت التفات» بکار رفته است، همچنان که در سوره‌ی «فاتحه‌الکتاب» نیز از این صنعت استفاده شده است. لازم است بدانیم چنانکه از نام این صنعت پیداست، در «التفات» معمولاً از غایب به مخاطب یا از مخاطب به غایب توجه و التفات می‌شود. اما در مورد آیه تطهیر چنین کاری صورت نگرفته است. در آیات 32 و 34 سوره‌ی احزاب - که آیات قبل و بعد آیه‌ی تطهیراند- و نیز در صدر آیه تطهیر، خطاب متوجه زنان پیامبر ﷺ است، اما در مقام تعلیل به ذیل آیه‌ی 33 که مبین علت غایی خطابات مذکوره است باز هم از مخاطب به غائب التفات نشده، بلکه فقط در هنگام بیان هدف از خطاب‌های سابق و لاحق، از ضمیر جمع مذکر مخاطب استفاده شده، یعنی «صنعت التفات» بکار نرفته بلکه قاعده‌ی «تغلیب» مراعات گردیده که دربارهی آن پیش از این به اندازه‌ی کافی توضیح داده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. بنابراین، تمسک به صنعت «التفات» در آیه‌ی تطهیر وجهی ندارد.

بعضی از علما گفته‌اند که در ذیل آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب همچون جمله ﴿لَوْ تَعْلَمُونَ﴾ در آیه‌ی 76 سوره‌ی واقعه، «جمله معترضه» است، و به همین سبب با قبل و بعد خود مرتبط نیست!! اینان باید توجه داشته باشند که از خصائص جمله‌ی معترضه است که اولاً در وسط کلام می‌آید نه در آخر آن، ثانیاً حذف آن به ارتباط پیش و پس از آن، خللی وارد نمی‌کند، چنانکه جمله‌ی ﴿لَوْ تَعْلَمُونَ﴾ در وسط آیه آمده و اگر از میانه‌ی آیه سوره‌ی «واقعه»، برداشته شود باز هم جمله‌ی ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ... عَظِيمٌ﴾ (76) «همانا این، هرآینه سوگندی ... بزرگ است» کلامی ناقص نخواهد بود. در حالی که جمله‌ی مورد نظر در آیه‌ی تطهیر، اولاً در آخر آیه آمده نه در وسط کلام، ثانیاً مبین

هدف و علت غایی از صدور اوامر و نواهی به مخاطبین آیه است و حذف آن موجب نقصی در کلام خواهد بود. چنانکه در آیه‌ی 6 سوره مائده نیز از بیان علت صدور اوامر، صرف نظر نشده، بنابراین تشبث به معترضه بودن ذیل آیه‌ی 33، موجه نیست.

روایات و احادیثی که برادر ما در پایان نامه‌ی خود به آن اشاره کردند

اینک پردازیم به روایات و احادیث که برادر ما در پایان نامه‌ی خود به آن اشاره کرده‌اند: البته بحث درباره‌ی روایات بحثی است مفصل و طولانی که در این مجال نمی‌توان به صورت مستوفی بدان‌ها پرداخت اما اجمالاً لازم است بدانیم که روایات مربوط به آیه‌ی تطهیر دارای اقسامی است: دسته‌ای از روایات که آن‌ها را «روایات اصحاب کساء» می‌نامیم، دلالت دارند بر پس از نزول آیات سوره‌ی احزاب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت زهرا و حضرت علی و حضرات حسنین - علیهم السلام- را در حجره‌ی ام‌سلمه با عبایی پوشاند و گفت: این‌ها اهل بیت من هستند و سپس آیه‌ی تطهیر را تلاوت فرمود. دسته‌ای دیگر از احادیث می‌گویند که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی حضرت علی و همسر و دو فرزندش نازل گردیده و در واقع با دستهی اول مشابهت دارند.

این گونه روایات حتی اگر تمام شرایط صحت را داشته باشند به هیچ‌وجه دلالت ندارند که زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت او نیستند. شما خود بهتر می‌دانید که اثبات چیزی غیر از آن نمی‌کند.

اما پیش از آنکه به قسم سوم از اخبار و روایات پردازیم، لازم است این نکته را یادآور شویم که شماری از علما درباره‌ی احادیث دسته‌ی اول^(۱) می‌گویند: به فرض اینکه هیچ خدشه‌ای بر اسناد یا متن احادیث وارد نباشد، اینگونه روایات نه تنها دلالتی

1- منظور ما آن دسته از روایات است که نمونه‌ای از آن‌ها را علامه «مرتضی عسکری» در کتابش از قول «ام‌سلمه» آورده است. (ر. ک. معالم المدرستین، مؤسسة البعثة، طبع 1405 هـ ق، ج 1، ص 130).

بر خروج همسران پیامبر ﷺ از آیه‌ی تطهیر ندارند بلکه مضمون آن‌ها تأکید و تأییدی است بر قطعیت اهل بیت بودن ایشان! زیرا دعای آن حضرت با استفاده از الفاظ آیه‌ی مذکور، برای ادخال آن چهار بزرگوار در زمره‌ی «اهل بیت» و نیز گفتن اینکه «بار الهی، اینان اهل بیت من هستند»؛ بدین منظور بود که آن عزیزان نیز مشمول شرط آیات سوره‌ی احزاب قرار گیرند، زیرا وقتی همسر پیامبر ﷺ، «ام سلمه» تقاضا کرد که او نیز به زیر کساء درآید، پیامبر اکرم ﷺ در پاسخش فرمود: «إِنَّكَ إِلَىٰ خَيْرٍ، إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ» و در حدیثی دیگر، فرمود: «أَنْتِ عَلَىٰ مَكَانِكَ، أَنْتِ عَلَىٰ خَيْرٍ» یا دوباره [یعنی با تأکید] فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری» و ... در واقع بنا به اینگونه احادیث پیامبر ﷺ به همسرش فرمود: تو جایگاه خود را داری، یا تو بر جایگاه نیکویی قرار داری و حقیقتاً از اهل بیت و در نتیجه، مشمول شرط آیات هستی، برای تو نیازی نیست که دعا کنم تا مشمول آیات باشی، اما دعا می‌کنم تا این عزیزانم نیز مشمول شرط آیات باشند و موفق به کمال طهارت نفس شوند.

البته ما هیچ اصراری بر قطعی نشان دادن این قول نداریم اما چون غالباً اینگونه روایات را بحث‌انگیز و مناقشه‌خیز می‌بینیم^(۱) - چنانکه تاکنون نیز شاهد بودید - کوشش می‌کنیم اولاً با تأمل و تدبر در خود آیات نورانی از قرآن و مقایسه‌ی آیات مشابه با یکدیگر و با توجه به قرائن و سیاق آیات و معانی الفاظ و .. به مدلول حقیقی آیات نزدیک شویم و سپس در پرتو آیات شریفه، روایات را تحلیل و تبیین کنیم.

اینک بپردازیم به قسم سوم از روایات که غالباً در ذیل آیه‌ی 132 سوره‌ی «طه» نقل می‌شوند^(۲). روایات مذکور با آنچه که تاکنون گفته شد، تناسب بسیاری دارند و می‌توان گفت: قول ما درباره‌ی آیه‌ی تطهیر را تأیید می‌کنند. این دسته از روایات می‌گویند: هنگامی که پیامبر ﷺ برای نماز صبح از منزل خارج می‌شد و به سوی مسجد می‌رفت زمانی که از مقابل خانه‌ی حضرت علی علیه السلام عبور می‌کرد، درنگ می‌فرمود و می‌گفت:

1- البته روایات خدشه‌ناپذیر مورد اتفاق، از بحث ما خارج‌اند.

2- چند نمونه از این روایات را علامه «مرتضی عسکری» در کتابش آورده است. (ر. ک. معالم المدرستین، ج 1، ص 132).

«الصلاة، الصلاة = نماز را دریابید، نماز را دریابید» سپس آیه‌ی تطهیر را تلاوت می‌فرمود.

به فرض صحت روایات

اگر این دسته از روایات نیز تمام شرایط صحت را داشته باشند، اولاً: به هیچ‌وجه دلالت ندارند که همسران پیامبر ﷺ اهل بیت او نیستند. ثانیاً: عمل پیامبر ﷺ که پس از تحریض آنان به نماز، آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمود به خوبی می‌رساند که آن حضرت نیز در واقع می‌فرمود که برخیزید و نماز را دریابید که خواسته‌ی خدا از تشریح نماز، طهارت نفسانی شما بوده است، نماز بخوانید تا پاک و طاهر شوید. به عبارت دیگر، طهارت نفسانی را نتیجه‌ی اقامه‌ی نماز که از جمله‌ی عبادات و امری تشریحی است، می‌دانست.

ثالثاً: دلالت دارد که حضرت علی عليه السلام و همسر بزرگوارش حضرت زهرا، خانه‌ای جدا از خانه‌ی پیامبر ﷺ داشته‌اند.

رابعاً: اگر پیامبر ﷺ این آیه را به غیر همسرانش نیز تعمیم داده باشد هیچ اشکالی ندارد. زیرا چنانکه گفته شد اراده‌ی مذکور در آیه، اراده‌ی تشریحی است، و پیامبر ﷺ همان غایت و هدف را که آیه‌ی شریفه برای مخاطبین اولیه‌ی آن بیان نموده، برای سایرین نیز ذکر کرده است. در واقع تفاوت سایرین با مخاطبین اولیه‌ی آیه آن است که خواسته و مقصود آیه‌ی تطهیر با شدت و تأکید بیشتری از ایشان توقع می‌رود. و به عبارت دیگر، مسئولیت آن‌ها شدیدتر و سنگین‌تر است و به همین سبب نیز اجر یا عقاب بیشتری در انتظار آن‌هاست و به هیچ‌وجه به این معنی نیست که هدف آیه کاملاً منصرف از سایرین باشد. بنابراین، تعمیم آیه به سایرین مانعی ندارد.

آیا اگر پیامبر ﷺ این آیه را خطاب به عده‌ای از زنان یا مردان بخواند و به آن‌ها بفرماید: برخیزید نماز بخوانید و زکات بدهید و به اوامر الهی عمل کنید که خدا می‌خواهد با این اعمال پاک شوید، چه اشکالی دارد؟ و آیا دلالت دارد که همسران پیامبر ﷺ مخاطب آیه‌ی تطهیر نبوده‌اند؟!

بنابراین، چنانکه گفتیم احادیث نیز دلالتی بر خروج همسران پیامبر ﷺ از خطاب آیه‌ی تطهیر ندارند.

تفصیل مسأله عصمت

چون در اثنای کلام قول داده بودیم^(۱) با تفصیل بیشتری به مسأله‌ی «عصمت»^(۲) بپردازیم در اینجا کلام یکی از نویسندگان را درباره‌ی عصمت می‌آوریم و به اجمال بررسی می‌کنیم، ایشان چنین نوشته است:

«شکی نیست که **عصمت** یعنی محال بودن صدور گناه و خلاف از معصوم، و این محال بودن صدور گناه ناشی از تربیت ویژه و بالا رفتن نیروی اراده و کنترل نفس و تأییدات و امدادهای الهی به بنده‌اش می‌باشد در حدی که با وجود این فرازهای تکاملی، صدور گناه و خلاف از آن بنده محال است. بنابراین، معنای عصمت این نیست که محو اراده و اختیار در راه و رسم انسان باشد، بلکه معنای عصمت بالا بردن اراده و تکامل آن در حدی است که با وجود آن، صدور گناه و مخالفت با خداوند و پیروی از هوی و هوس محال باشد.

برای فهم هر چه بیشتر معنای عصمت مثالی می‌زنیم: هر کدام از ما تا حدودی از عصمت برخورداریم، منتهی در هر فردی نسبت به تکامل وی قلمرو عصمت فرق می‌کند یعنی هر چه درصد تربیت و خودسازی و نیرومندی اراده و توان بر مخالفت با هوای نفس و کنترل آن بیشتر باشد دایره‌ی عصمت در آن وسیع‌تر است. مثلاً نمی‌توان تصور کرد که مادری در قتل فرزندانش به دست خودش پیشقدم شود هر چند هم که از دست فرزندش عصبانی شده باشد. این مقدار از عصمت در اکثر قریب به اتفاق مادران وجود دارد، البته از موارد استثنایی و نادر قتل فرزند به دست مادر بگذریم.

1- ر. ک، صفحه 28.

2- البته «عصمت» به معنای «عدم سهو و نسیان، در ابلاغ آیات الهی و احکام شریعت»، مورد تأیید قرآن است و خوشبختانه مخالفی ندارد و از بحث ما خارج است.

مثال در مورد مسئله‌ی عصمت

این نوع از عصمت در مادران به اراده‌ی تکوینی خداوند در قلب مادر جای یافته که نسبت به فرزندانش عطوف و رحیم باشد، در عین حال این مهر و عاطفه‌ی تکوینی موجب محو اراده و اختیار مادر نمی‌شود تا رحمت و عطوفت تکوینی بدون اختیار و اراده از او صادر شود. و همین طور محال است که بسیاری از مردم به خاطر مسایل بسیار جزیی عمداً آدم بکشند یا خلاف نمایند و ... در حالی که افراد جنایتکار چنین عصمتی ندارند اما عامه‌ی مردم به تمام معنی محال است که به خاطر مسایل جزیی آدم بکشند.

گامی دیگر از این نردبان تکامل بشری بالا می‌رویم و می‌بینیم که گروه بزرگی از مردم در سطح برتری از تکامل و شعور و راه و رسم انسانی زندگی می‌کنند، لذا محال است که این گروه در حق دیگران ستم کنند، مثلاً رزق و روزی مردم را قطع کنند، با آنان ستیز نمایند و یا به خاطر اختلاف عقیده و سلیقه به زندانشان افکنند و آنان را بکشند یا شکنجه نمایند، در حالی که افراد دیگری که در این سطح از تکامل انسانی نیستند به راحتی آدم می‌کشند، شکنجه می‌کنند و حرث و نسل (مال و جان) افراد یک جامعه را نابود می‌سازند و زمین و زمان را به فساد می‌کشند^(۱).

بنابراین، این مرحله از عصمت، برتر از مرحله‌ی پیشین است و دایره‌ی آن وسیع‌تر از قلمرو مرحله‌ی اول می‌باشد. بدون شک این مرحله از عصمت برتر انسان، محصول تربیت نیرومند انسانی و بیداری هر چه بیشتر وجدان و سلامتی نفس و تهذیب آن می‌باشد.

و باز گامی دیگر از نردبان تکامل انسانی بالا می‌رویم، مردمی را می‌بینیم که محال است از آنان سخن زشتی علیه دیگران صادر شود. و این از مراحل عالی و تربیت و

1- این کلام مؤلف نیز عاری از خلل نیست، پرواضح است که اینگونه افراد نیز از کودکی چنین نبوده‌اند بلکه به تدریج و با پشت سر نهادن مراحل از حالت عادی انسانی به چنین وضعیت و حالتی رسیده‌اند.

تعالی روحی و تهذیب نفس و تکامل اخلاقی انسان است در عین حال که چنین انسانی بر اراده و اختیار خود باقی است.

و باز گامی دیگر از تکامل بالا می‌رویم، گروهی از مردم را می‌بینیم که خداوند به آنان بهره‌ی بسیاری از دین عطا فرموده و زمینه‌ی تربیتی شایسته برایشان فراهم ساخته و آنان را مورد تأیید و عنایت خود قرار داده است، لذا محال است که از این افراد انسانی کوچکترین ضرر و زیانی ولو با حرف و اشاره و نیت بد یا غیبت و تهمت و ... متوجه دیگران شود، اگرچه تعداد این قبیل افراد در جوامع انسانی اندک است ولی به هر حال وجود دارند و هستند کسانی که محال است کوچکترین آسیب مادی و معنوی از آنان علیه مردم صادر شود. و آنگونه که گفتیم در مراحل پایین‌تر، اکثر مردم از ارتکاب قتل و جنایات مختلف به بهانه‌های اندک و ناچیز، خودداری می‌کنند.

بدون شک هر چه انسان از نردبان تکامل بالا رود و به مراحل بالای تعالی روحی و معنوی برسد، درجات عصمت را پیموده و در هر مرحله و مرتبه‌ای از تکامل که قرار گیرد، محال است که به ناپاکی و تجاوز و ستمگری رو کند و طبعاً اگر در این طی طریق، امدادات و الطاف الهی شامل حالش شود، به مراتب از تهذیب نفس و کنترل بیشتری برخوردار خواهد بود. اما این بدیهی است که در هر مرحله از مراحل تکامل و رسیدن به درجات عصمت، از انسان سلب اختیار نمی‌شود، یعنی قادر بر ستم و گناه هست چرا که غرایز منفی قهراً در نفس آدمی وجود دارد و سرکوب این غرایز منفی و رذایل اخلاقی در مراحل مختلف تکامل، به اراده و اختیار انسان بستگی دارد، که البته اراده و اختیار انسان نیز به مراتب تربیتی و تکامل انسان مربوط است که تأییدات و الطاف الهی بر همه‌ی آن‌ها مقدم می‌باشد.

شکی نیست که تأییدات و الطاف الهی بر بنده‌اش از مهمترین سبب‌های نیروبخش اراده‌ی انسان و کنترل‌کننده‌ی راه و رسم او از گمراهی و تبهکاری است و نیز شکی نیست که کمیت و کیفیت تأییدات الهی بر بنده‌اش مانند دیگر سنن خداوندی تابع قانون و قاعده‌ی بسیار دقیق و ظریفی است یعنی هر چه انسان جهاد نفسانی بیشتری داشته باشد خداوند تأییدات بیشتری را نصیب او می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنكبوت: 69]

«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است (و کسانی که خدا در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند).

پس عصمت و محال بودن صدور گناه و خلاف، از بنده به معنای محو اراده و اختیار انسانی نیست بلکه به معنای بالا بردن اراده در حدی است که اراده‌ی انسانی مغلوب نفس قدرتمند اماره‌ی آدمی نشود تا به گمراهی و تبهکاری روی آورد.

حال که توانستیم قلمروهای مختلف عصمت را تصور کنیم و دریابیم که هر چقدر هم که گستره‌ی عصمت، پهناور باشد، با اراده و اختیار آدمی منافات ندارد، در پرتو چنین تعبیری می‌توانیم عصمت برتر و گسترده‌تر انبیاء و ائمه‌ی معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - را به روشنی تصویر نماییم. به طوری که محال است از آن حضرات ستم و اشتباه و خلاف صادر شود، در عین حال که دارای اراده و اختیار هستند و بدون اینکه ابداً مقهور و مغلوب غریزه‌ای از غرایز نفسانی شوند.

تأیید و لطف الهی بر بندگان شایسته‌اش اهل بیت

اینک با توجه به این توضیح، دیگر برای ما دشوار نخواهد بود تا اراده‌ی تکوینی خداوند را در آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر بفهمیم و آن عبارت است از امداد و فیض و تأیید و لطف الهی بر بندگان شایسته‌اش از اهل بیت - علیهم السلام - که در پاک ساختن روانشان و زدودن ناپاکی از زجاجه‌ی جانشان و بالا بردن اراده‌ی آنان به گونه‌ی تکوینی با قدرت توانمند الهی، به طوری که با وجود آن، صدور گناه و عصیان از آن حضرات در عین وجود اراده و اختیارشان، محال باشد. تأکید می‌کنیم که این تأیید الهی منجر به سلب اراده و اختیار از آنان نمی‌شود. چرا که این تأییدات در حقیقت به معنای

بالا بردن درجات تکاملی اراده و نیرو بخشیدن به آن است تا به کمک‌های الهی به تقویت و کنترل نفس پردازند تا آنجا که صدور گناه و عصیان از آنان محال باشد»^(۱). محال بودن انتخاب گناه و ابتلا به اشتباه، عبارت دیگری است از مختار نبودن، زیرا مختار بودن یعنی «محال نبودن هر دو جانب مابین یک انتخاب، برای مکلف»؛ اگر یکی از دو سوی انتخاب محال باشد در واقع اختیار مکلف بی‌مورد خواهد بود. به نظر ما نویسنده‌ی محترم لفاظی کرده اما مشکل را حل نکرده است. از این رو در گفتار ایشان اشکالاتی دیده می‌شود که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

اشکالات نویسنده در نگارش نامه

اولاً: مثالی که نویسنده‌ی محترم آورده درباره‌ی امری غریزی و غیر انتخابی است که بی‌نیاز از تمرین و ممارست و عمل به احکام تربیتی است و به تدریج حاصل نشده و در واقع توسط مادر انتخاب نمی‌شود یعنی چنین نیست که برخی از مادران غریزه‌ی مادری را برگزینند و برخی چنین نکنند، به عبارت دیگر، این غریزه چنانکه مؤلف محترم نیز اعتراف کرده‌اند به اراده‌ی تکوینی الهی در مادران ایجاد می‌شود اما نه به میزانی که صد درصد غیر قابل تخلف باشد. به همین سبب، تخلف از آن نیز گهگاهی دیده می‌شود. اگر خدا این غریزه را قوی‌تر و به میزان غیر قابل تخلف در مادران به ودیعت می‌نهاد، قهراً تخلف از آن نیز هیچگاه مشاهده نمی‌شد.

مهم‌تر اینکه صفات تکوینی و غیر انتخابی هر چه شدیدتر و قوی‌تر باشد به همان نسبت نیز فاقد فضیلت خواهد بود به عنوان مثال کسی به سبب اینکه خود را با آتش نمی‌سوزاند و یا خود را نمی‌کشد مستحق تحسین و پاداش و دارای فضیلت محسوب نمی‌شود. زیرا حب نفس امری اختیاری نیست که انسان با مجاهدت و به تدریج آن را اکتساب کند و اگر به مقتضای این غریزه عمل می‌کند، کار مهمی نکرده است. به همین

1- (پژوهشی در آیه‌ی تطهیر، مصونیت تکوینی رهبران عقیدتی اسلام، تحقیق و تألیف استاد محمد مهدی آصفی، ترجمه‌ی دکتر محمود رضا افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی، قم، صندوق پستی 573، صفحه‌ی 79 به بعد).

سبب است که در این موارد اصولاً نیاز چندانی به مربی یا اسوه و مقتدی نیست و کسی هم تاکنون بزرگان دین را در اینگونه امور اسوه و الگوی مردم نشمرده بلکه در اموری که نیازمند پرورش و تربیت و جهاد با نفس و خودسازی است نیازمند اسوه و پیشوا هستیم.

موضوع بحث ما نیز در مواردی است که به قول شما محصول تربیت نیرومند انسانی و بیداری هر چه بیشتر وجدان و سلامتی نفس و تهذیب آن است و هر چه انسان جهاد نفسانی بیشتری داشته باشد خداوند تأییدات بیشتری نصیب او می‌کند در آیه‌ی 69 سوره‌ی عنکبوت نیز که مورد استناد نویسنده قرار گرفته خدا هدایت بندگان را منوط و مشروط به مجاهدات اعلام کرده است.

چنانکه می‌دانید تربیت یعنی عمل کردن به قوانین (امر و نهی) شرع که ناشی از اراده‌ی تشریحی خداست و جهاد نفسانی نیز به معنای تبعیت انسان از اراده‌ی تشریحی خدا و عمل به مقتضای آن است که موجب علو روحی انسان می‌شود در حالی که شما معتقدید این مرتبه از علو روحی که موجب عصمت و مصونیت از خطا و نسیان و گناه است با اختیار و طی مراحل تربیت و تعلیم نبوده و برای سایرین نیز قابل حصول نیست و منحصرراً برای افراد محدود و معدود (= چهارده نفر) به اراده‌ی تکوینی الهی ایجاد شده است.

ثانیاً مطالبی که گفته‌اند، حداکثر مربوط به گناه است و ربطی به خطا و نسیان ندارد در حالی که شما عصمت را به معنای عدم سهو و نسیان نیز می‌دانید که ربطی به جهاد نفسانی و تربیت روحی انسان و دانستن عواقب گناه و بیزاری از آن، ندارد. علاوه بر این آنچه درباره‌ی تربیت نفسانی و علو روحی گفته‌اید محتاج مرور زمان است. اما شما امام را از کودکی، معصوم از گناه و مصون از سهو و نسیان می‌دانید که این حالت نادر آن‌ها ناشی از تربیت و مجاهدت نیست. مثلاً حضرات حسنین - علیهما السلام - را که در زمان نزول آیه‌ی تطهیر خردسال و نابالغ بوده‌اند و یا امام جواد علیه السلام را از همان کودکی عالم به حقایق شریعت و معصوم و مصون از سهو و نسیان در تمام شؤون زندگی می‌دانید.

بنابراین، چنانکه گفتیم چنین انسان‌هایی برای اسوه و الگو بودن برای کسانی چنین امکانی ندارند و اراده‌ی تکوینی و تأییدات و الطاف الهی تا بدین حد، شامل حالشان نیست، مناسب نیستند. چگونه کسانی که اراده‌ی آن‌ها با اراده‌ی تکوینی خدا تقویت شده و به کمال رسیده می‌توانند الگوی کسانی باشند که اراده‌ی آن‌ها را از چنین تأیید و کمکی بهره‌مند نیست؟

ملاحظه می‌کنید که بحث ما در این نیست که عصمت به چه معنی است، و آیا در وجود افراد مذکور چیزی به نام اختیار هست یا نیست زیرا وجود یا عدم اختیار تأثیری در بحث ما ندارد چون بنا به فرض شما، افراد مذکور به «اراده‌ی تکوینی» خدا و با تأییدات و عنایات خاص الهی چنان شده‌اند که همواره خیر و صلاح را اختیار و انتخاب می‌کنند و هیچگاه دچار اشتباه و نسیان نمی‌شوند!

به نظر ما گوینده‌ی این کلام از معنای «اراده‌ی تکوینی» غفلت یا تغافل کرده است، زیرا چنانکه معلوم است میان اراده‌ی تکوینی و مراد خدا هیچ مانع و تأخیری وجود ندارد. از دو حالت خارج نیست یا اراده‌ی تکوینی الهی در اینکه افراد مورد نظر چنین حالتی داشته باشند، تأثیر دارد و یا بی‌تأثیر است. حالت دوم قطعاً مردود است، حالت اول نیز موجد همان مشکلی است که گفتیم یعنی اولاً: شامل همه‌ی مؤمنین نیست و منحصر است به چهارده نفر. ثانیاً در این حالت چنانکه گفته شد اختیار و توان انتخاب مکلف، میان اراده و مراد الهی قرار نمی‌گیرد. صرف اراده‌ی تکوینی الهی یعنی عدم امکان خلاف آن و در چنین حالتی بود و نبود «اختیار» مکلف اهمیتی در بحث ما ندارد و چنانکه گفتیم اگر خدا درباره‌ی سایرین نیز چنین اراده‌ای می‌فرمود آن‌ها نیز فقط به راه خیر و صلاح می‌رفتند.

امید است همین مختصر که گفته شد، برای تجدید نظر برادر ما در استنباطی که تاکنون از آیه‌ی تطهیر داشته‌اند، مؤثر افتد و «ما توفیقی إلا بالله».

سخن پایان

اما پیش از ختم کلام ناگزیریم به بند هفتم نامه‌ی برادرمان - البته بسیار مختصر - بپردازیم تا بند مذکور نیز مورد غفلت یا بی‌اعتنایی قرار نگیرد. نویسنده‌ی محترم ناآگاه پای آیه‌ی مباحله (آل عمران / 61) را به میدان بحث آیه‌ی تطهیر کشیده است!

اولاً: لکل مقام مقال. (هرسخن جایی دارد) بحث ما تاکنون بر سر این مسأله بود که اراده‌ی مذکور در آیه‌ی تطهیر چگونه اراده‌ای است، و آیا ازواج النبی ﷺ، اهل بیت آن حضرت و در نتیجه، مخاطب در ذیل آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب هستند یا خیر؟ از این رو به نظر ما آیه‌ی مباحله برای جوابگویی به سئوالات مطروحه درباره‌ی آیه‌ی تطهیر کارگشا نیست.

مفسرین^(۱) اتفاق دارند که آیه‌ی مباحله در شرایطی نازل شده که گروهی از مسیحیان نجران به ریاست یک اسقف به مدینه آمدند و با پیامبر ﷺ درباره‌ی «ابن الله» بودن حضرت عیسی ﷺ بحث و مجادله می‌کردند، پیامبر ﷺ نیز آیاتی از قرآن کریم را در پاسخ آن‌ها خواند ولی آن‌ها لجوجانه و بی‌آنکه پاسخ صحیحی بدهند گفتار آن حضرت را نپذیرفتند و بر عقیده‌ی خود اصرار ورزیدند. در این شرایط از جانب خدا به پیامبر ﷺ فرمان رسید که:

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ

[آل عمران: 61]

نَبْتَهُلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿٦١﴾

«بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم».

1- به عنوان نمونه می‌توان به مجمع البیان ذیل آیه 61 سوره آل عمران مراجعه کرد.

اسقف نجران به همراهان خود گفته بود که اگر پیامبر ﷺ با فرزندان و عزیزان و خواص خود برای مباحله آمد با او مباحله نکنید اما اگر با سایر پیروان خویش آمد مباحله را بپذیرید. روز موعود پیامبر اکرم ﷺ همراه حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرات حسنین - علیهم السلام- برای مباحله حاضر شد. نصاری نیز برای مباحله آمدند. اسقف پرسید: همراهان پیامبر ﷺ کیستند؟ گفتند: مرد همراه او علی است که پسر عمو و داماد آن حضرت و محبوب ترین شخص نزد اوست، دیگری دخترش فاطمه و در دل پدر عزیزترین فرد است، و آن دو کودک نیز فرزندان فاطمه اند. اسقف با اطلاع از این موضوع از مباحله خودداری کرد.

بنابراین، ملاحظه می کنید که واقعه‌ی مذکور - چنانکه اسقف نصرانی نیز دریافته بود- نشانه‌ی اوج اطمینان و رسوخ ایمان و عمق اعتقاد و نهایت صداقت پیامبر اکرم ﷺ است که در شرایط خطرناک، به جای آنکه پیروان خویش را پیش اندازد و سپر بلا‌ی خود قرار دهد، عزیزترین کسان خود را به میدان می آورد و از فدا کردن خود و محبوب ترین کسان خویش در راه دعوت اسلامی دریغ ندارد. این روش همیشگی پیامبر ﷺ در امر تبلیغ دین خدا بوده و به همین سبب است که می بینیم جناب حمزه عموی پیامبر ﷺ و یا پسر عموی آن حضرت، یعنی جناب جعفر بن ابی طالب شهید می شوند و یا در موارد پر خطر که دیگران توان مقابله نداشتند از جمله در ماجرای «عمروبن عبدود» و نظایر آن، پسر عمو و دامادش که وی را از کودکی همچون فرزند خویش بزرگ کرده بود، یعنی حضرت علی علیه السلام پیشقدم می شد و خود پیامبر اکرم ﷺ نیز غالباً از سایرین به دشمن نزدیکتر بود.

آری، اگر کسی ادعا می کرد که همسران رسول خدا ﷺ از حضرت زهرا و شوهر و دو فرزندش، برای پیامبر ﷺ عزیزتر و محبوب تر بوده اند، تمسک به آیه‌ی مباحله بی وجه نبود، اما برای چندمین بار یادآور می شویم که بحث ما بر سر این مسأله بود که آیا همسران پیامبر ﷺ، اهل بیت وی و مشمول ذیل آیه‌ی 33 سوره‌ی احزاب هستند یا نه؟ پرواضح است که جواب این سؤال در آیه‌ی مباحله نیست.

ثانیاً: اگر برادر ما منظورشان آن است که همان ادعای مشهوری را که درباره‌ی این

آیه اظهار می‌شود به ما یادآور شوند ناگزیریم برخی از اشکالاتی را که بر این ادعا وارد است یادآور شویم. نظریه‌ی مذکور مدعی است که چون پیامبر ﷺ برای مباحله، حضرت علی علیه السلام را با خود برد، پس حضرت علی علیه السلام در حکم نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و با او مساوی است! از جمله اشکالات این ادعا آن است که:

الف) این ادعا مستلزم «تکلیف مالا یطاق = امری خارج از طاقت بشری» است که ساحت مقدس خداوندی از آن مبری است. زیرا آیه فرموده: «أنفس» ما و «أنفس» خودتان را بیاورید. گیرم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق وحی دانسته بود که علی علیه السلام با او مساوی و خود اوست!! اسقف مسیحی چگونه می‌توانست بداند که چه شخصی نفس وی و کاملاً مساوی با اوست تا او را برای مباحله بیاورد؟! انجام این خواسته، فوق توان آن‌ها بود. کشیش و هیئت همراهش که علم غیبت نداشتند!^(۱)

ب) علاوه بر اینکه هیئت نجرائی* از منطقه‌ای نه چندان نزدیک، عزم مدینه کرده و قصد سیاحت و تجارت نداشتند بلکه برای مباحثه و مناظره با پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بودند و طبعاً در چنین سفری زنان و اطفال را با خود نمی‌آوردند، این نکته نیز نباید مغفول بماند که اسقف و هیئت همراهش چنانکه مرسوم روحانیون نصرانی است، زن نداشته و طبعاً فرزند نیز نداشتند تا پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها بفرماید زانتان و پسرانتان را بیاورید.

ج) درباره‌ی لفظ «نفس» و جمع آن «أنفس» باید بدانیم اگرچه در غالب موارد «نفس» به معنای «خود» است، مثلاً می‌گوییم: «جاء الوزير نفسه» یعنی «خود وزیر آمد (نه شخص دیگری)» یا می‌گوییم: «رأیت المعلمین أنفسهم» یعنی: «خود معلمین را دیدم (نه اشخاص دیگر را)». ما از این معنی به عنوان معنای اول یاد

1- مرحوم طبرسی نیز در مجمع‌البیان درباره «أنفسکم» نوشته است: «من شتم من رجاکم = هر که از مردانتان که خواستید».

*- نجران منطقه‌ای است در نزدیکی یمن.

می‌کنیم. در این معنی، تفاوتی میان مؤکد و مؤکد نیست و هر دو یکی بیش نیستند.

اما باید توجه داشته باشیم که در موارد بسیار، جمع این کلمه یعنی «أنفس» به معنای «خودی»ها و «نزدیکان» و «وابستگان» و ... استعمال می‌شود. ما از این معنی به عنوان معنای دوم یاد می‌کنیم.

در مورد مدلول و معنای کلمه‌ی «أنفس» نیز قرآن کریم مشکل‌گشای ماست. به عنوان مثال قرآن خطاب به یهود فرموده:

﴿فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [البقرة: 54]

یا:

﴿وَلَا تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [البقرة: 84]

همه مفسرین اتفاق دارند که منظور «انتحار» نیست بلکه گفته‌اند: «آی: یقتل او یخرج بعضکم بعضاً» یعنی: «برخی از شما برخی دیگر را می‌کشند یا اخراج می‌کنند». قرآن فرموده:

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [النور: 12]

«چرا آنگاه که آن [افترا] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند؟». و فرموده:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ [النور: 61]

«پس چون به خانه‌هایی درآید بر خودتان سلام گوید».

و فرموده:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [الحجرات: 11]

«از خودتان عیبجویی مکنید».

مفسرین متفقاً گفته‌اند: یعنی چرا مسلمانان به «خودی‌ها» و مؤمنانی که از خودشان بودند، گمان نیک نبردند و درباره‌ی دو آیه‌ی بعدی گفته‌اند: «آی لیسلم بعضکم علی بعضی» و «آی لایطعن بعضکم علی بعض» یعنی برخی از شما به برخی دیگر سلام گوید و

برخی بر برخی دیگر طعن نزنند. ملاحظه می‌فرمایید که در قرآن «أنفس» در بسیاری از موارد به معنای «وابستگان» و «خودی‌ها» است یعنی به معنای دوم استعمال شده است.

حتی قرآن درباره‌ی پیامبر اکرم ﷺ فرموده:

[آل عمران: 164]

﴿بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾

«فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت».

یا فرموده:

[التوبة: 128]

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ﴾

«هر آینه شما را فرستاده‌ای از خودتان آمده است».

اما «نفس» در این موارد نه به معنای آن است که همه‌ی مؤمنین با پیامبر ﷺ مساوی هستند! بلکه در آیه‌ی مباحله «أنفس» به معنای دوم استعمال شده است. باید توجه داشته باشیم که اگر ﴿وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ﴾ را به معنای اول بگیریم با مشکلاتی مواجه می‌شویم از جمله مشکلی که قبلاً اشاره کردیم که برای مخاطبین پیامبر ﷺ، مستلزم «تکلیف ما لا یطاق» است. اگر «أنفسکم» را به معنای دوم بگیریم - چنانکه مفسرین گرفته‌اند- در این صورت جوابگو باشیم که پس چرا «أنفسنا» را قبلاً به معنای اول گرفته‌ایم؟! همچنین اگر حضرت علی علیه السلام نفس پیامبر ﷺ و مساوی با او باشد پس چرا فرشته بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد و بر آن حضرت نازل نمی‌شد؟ چرا او نیز مانند حضرت هارون علیه السلام پیامبر نشد؟ با اینکه کسی مدعی نیست که هارون علیه السلام نفس موسی علیه السلام و مساوی با آن حضرت بوده است. به نظر ما این ادعا حتی با حدیث منزلت نیز سازگار نیست. (لطفاً در معنای «تساوی» بیشتر تأمل بفرمایید) دیگر اینکه این ادعا به وضوح تمام بر خلاف واقعیت است و بی‌شبهه حضرت علی علیه السلام شاگرد پیامبر ﷺ و تابع آن حضرت بوده است. پیامبر ﷺ فرشته را می‌دید ولی حضرت علی علیه السلام نمی‌دید و هكذا...

با توجه بدانچه گفته شد، باید توجه داشت که بنا به اصول و مراسم مباحله مقصود از آیه‌ی 61 آل عمران این است که نمایندگان دو مکتب عقیدتی، مردان و زنان و اطفال و

در یک کلمه «خودی»ها و «نزدیکان» خویش را برای مباحله بیاورند و پیامبر ﷺ به سبب خلوص نیت و یقین خلل ناپذیری که به حقانیت آیین خود داشت در روز مباحله، عزیزترین وابستگان و خویشان خود را به میدان آورد.

حال چگونه می توان از این ماجرا، خروج همسران پیامبر ﷺ از شمول خطاب های ذیل آیه ی 33 سوره ی احزاب را نتیجه گرفت، قضاوت با شماست!

این گفتار را با تلاوت آیتی از قرآن کریم به پایان می بریم:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ [الحشر: 10].

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته